باباطاهر

۱۷ ز/۱۸

قیمت مقطوع
شش قرانست

این کتاب چهار صد نسخه علاوه بر مآخذ
مشترکین طبع شده و بقیمت فوق بفروش
میرسد. بهر کسی که یکمرتبه پنجاه عدد
یا بالاتر خواسته و قیمت را پیشکی
بفرستد تخفیف داده میشود

بشتابید برای خریداری که بزودی تمام خواهد
شد بعد نمیتوانید باین قیمت بدست بیاورید
* آبان ماه ۱۳۰٦ *

نجف علی — چاپخانه فردوسی

۱۷ / ۱۸ ز

کتابخانه مسجد اعظم
قم

بسمه تعالی
این کتاب بمشخصات زیر :
نام کتاب دیوان باباطاهر موضوع ....
مؤلف باباطاهر عریان همدانی
تاریخ و محل چاپ ۱۳۰۶ تهران
اهدائی / وقفی حضرت آیت الله العظمی بروجردی
تحت شماره مسلسل ۱۴۹۰ ثبت دفتر کتابخانه
و در قفسه ۱۷ / ۱۸ ز ضبط گردید
سرپرست کتابخانه مبارکه

از جمله .... مجلد کتابی است که بموجب وصیت مرحوم حجة الاسلام حاج آقا محمد ... اصفهانی بحضرت آیة الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مدظله العالی انتقال یافته و معظم له بکتابخانه مسجد اعظم قم اهداء فرمودند

سرپرست کتابخانه مبارکه

کتابخانه مسجد اعظم قم

(دیوان باباطاهر)

ضمیمهٔ سال هفتم مجله ارمغان

شماره قفسه: ۱۹
شماره کتاب: ۶۰۹
تاریخ ثبت: ۷۷/۱۲/۱۰
شماره مسلسل:

نام کتاب: دیوان باباطاهر
تاریخ ثبت:
شماره عمومی: ۱۴۹۱
شماره خصوصی:
مختص کتابخانه مسجد اعظم ـ قم
از کتابخانه خارج نشود

چاپخانهٔ فردوسی

بنام یزدان پاك

این بنده حسن وحید دستگردی اصفهانی در نتیجه سالها آرزومندی و جستجو دیوان عارف ربانی و حکیم صمدانی (باباطاهر عریان همدانی) را یکسال قبل بدستیاری ادیب دانشمند (عبرت مصاحبی) نائینی یافته و اینك بایکعالم افتخار بنام ضمیمه سال هفتم ارمغان ارمغان خدمت خوانندگان ارمغان و عاشقان ادب و عرفان میدارم

این دیوان در تمام کتب خانه های جهان. ایران و اروپا. شرق و غرب وجود ندارد وفقط چند نفر از مستشرقین محترم روسی مانند (دکتر مار) و (موسیو چایکین) مصحح دیوان استاد ابوالفرج رونی و موسیو (کالونف) که الان در طهرانست از همین نسخه که نزد بنده است هریك نسخهٔ استنساخ کرده اند .

دیوان باباطاهر در نظر اهل ذوق و عرفان وادب و مستشرقین اروپا بسیار گرانبها است و مسلم مستشرقین

برای پیدا کردن آن کوشش ها کرده وبدست نیاورده اند واینك خوش بختی وحسن توفیق بدست نگارنده ارمغان این نامه گرامی را برای آنان و تمام فضلای عالم و دانشمندان جهان تحفه وارمغان میفرستند.

در تصحیح ومقابله این دیوان سعی بلیغ بعمل آمده وچند نفر از فضلای معاصر مانند آقایان (عبرت) و (عرفان) و (مجد العلی) قریب دو ماه هرهفته چندروز دراین باب باما همراهی کرده و با چندین نسخه ناقص این دیوان کامل را بتصحیح ومقابله برداختند .

نسخه های دیگر این دیوان طبع اروپا وایران هیچکدام از پنجاه واندو بیتی بالاتر نیستند اما این نسخه تقریباً مشتمل برسیصد وهشتاد دوبیتی وچند قطعه ونزدیك بنهصد بیت شعر است ولی فقط مقابله باهمان پنجاه دوبیتی بعمل آمده وسایر دوبیتی ها نسخه ثانی نداشتند تامقابله شود. نسخی که با آنها مقابله صورت گرفته یکی آتشکده آذر خطی از کتابخانه نگارنده ودیگری (ریاض العارفین) ودیگری (مجمع الفصحاء) تالیف مرحوم هدایت وچندین نسخه باباطاهر چاپی وخطی دیگر است و بهترین نسخه برای مقابله ما نسخهٔ بود که

ادوارد هرن الن انگلیسی مستشرق پس از ترجمه بانگلیسی اصل وترجمه را با کمال دقت وتصحیح بطبع رسانیده است. در ذیل صفحات برای سهولت ما اسامی این نسخ را بتصریح نام برده ایم نه برمز و (هرن) علامت نسخه ایست که (مستشرق) انگلیسی (هرن) پس از ترجمه و تصحیح بطبع رسانیده.

بهترین پیرایه و زینت این دیوان کلمات قصار حکمت و عرفان امیز (بابا طاهر) است که تاکنون چندین شرح عربی و فارسی بر آن نوشته شده و باانیکه شرح فارسی آن طبع شده نسخه اش بسیار کمیابست واجمالا فهرست این دیوان از قرار ذیل است

(۱)

شرح حال بابا طاهر تا درجهٔ که ممکن است نگارش ادیب دانشمند آقای میرزا محمود خان عرفان شیرازی

(۲)

شرح حال دیگر نگارش فاضل معاصر آقای شیخ علی محمد آزاد همدانی

(۳)

دیوان شعر بابا طاهر تقریباً مشتمل بر نهصد بیت دوبیتی

مختص بکتابخانه مسجد اعظم ـ قم
از کتابخانه خارج نشود

وچند قطعه بروزن دوبیتی ها ودر ذیل صفحات نسخه های بدل وتصحیحات ممکنه.

(٤)

فرهنك مختصر برای دیوان شعر بقلم آقای عرفان

(٥)

کلمات قصار بابا طاهر

مختص بکتابخانه مسجد اعظم ـ قم
از کتابخانه خارج نشود

شرح حال باباطاهر

گویندهٔ که هشتصد سال رونق وطراوت گفتار خود را نگاهداشته واز پس پردهٔ این روزگاردراز عارف وعامی رادل ربوده متاسفانه تاریخ زندگانیش درست روشن نیست. گوئی چون باباطاهر مردی بیعلاقه و رندی سبکبار بوده و خانمانی نداشته (۱) تاریخ هم که بمردمان بیخانمان و بی لانه و آشیان (۲) علاقهٔ ندارد پشت خود راازبار ذکر نام او سبك کرده است . شاید باباطاهر از این جهة مورد توجه

(۱) مو آن رندم که نامم بی قلندر ‌ نه خون دیرم نه مون دیرم نه لنگر
چو روز آید بگردم گرد گیتی ‌ چو شو آید بخشتی و انهم سر
(۲) بعالم همچو مو دیوانهٔ نه ‌ ز خویش و آشنا بیگانهٔ نه
همه مارون وموررون لانه دیرن ‌ من دیوانه را ویرانهٔ نه

تاریخ قرار نگرفته که او در میان سخنوران نه قصیدهٔ غرائی سروده و نه سفینه غزلی ساخته و نه پادشاهی را مدح وثنا گفته است . تاریخ بچنین شخصی چه توجهی میکند ولی این گویندهٔ عریان و بیخانمان چنان تأثیری در گفتار خویش نهفته که برغم این بی‌اعتنائی هنوز اشعارش نقش خاطرهاست و حتی کسانیکه با او همزبان و هموطن نیستند از سخنان وی لذتی بسزا برده و مجموعه اشعارش را بزبان خود نقل وترجمه کرده‌اند (۳) . اشخاصی هستند که سوز سینهٔ این گوینده چنان در قلب آنها تأثیر مینماید و چنان سرمست گفتار او میشوند که خمار آنها جز بهمان اشعار شکسته نمیشود . اینگونه اشخاص مدت زمانی شوری ووجدی داشته وحالاتی دراین ضمن بر آنها دست داده که نتوانسته اند آن حالت را بوسیلهٔ الفاظ وکلمات بیان کنند . قوهٔ ناطقـهٔ در مقـابل ادراکات آنها ناچیز و نارسا بوده است باباطاهر حالات و ادراکات آنها را با زبان مخصوص خودش بیان میکند و ساز او با تار قلب آنها . هم کوك میشود. هر وقت باباطاهر نغمهٔ بنوازد تار قلب آنها مرتعش

(۳) نگارنده نسخهٔ ترجمه انگلیسی آنرا در دست دارم وترجمه فرانسه آنرا دیده‌ام و شنیده‌ام که بآلمانی نیز ترجمه شده است

میشود . هر وقت باباطاهر آوازی بخواند آنها از شدت شوق و سرور . هم مینالند و هم قلبشان برقص و طرب میآید . اگر باباطاهر بگوید :-

نوای ناله غم اندوته ذونو　　عیارقلب وخالص بوته ذونو
بوره‌سوته‌دلون گردهم‌آئیم　　که‌قدرسوته دل دلسوته‌ذونو

مسرور و خوشحال میشوند زیرا همدمی و همنفسی برای خود یافته‌اند و اشتیاقی زیاد دارند که این سوخته دل بتواند مطالب درونی آنها را که ازبیانش عاجز بودند،بگوید چه آنها در حالتی بوده‌اند (یا هنوز هم هستند) که هم گریانند و هم خندان . درد دارند ولی درمان نمیخواهند میسوزند ولی خشنودند میگدازند ولی میسازند . همینکه باباطاهر حالت آنها را اینگونه وصف میکند که :-

دلم ازسوزعشقت گیژو ویژه　　مژه برهم زنم سیلابه ریژه
دل عاشق مثال چوب تربی　　سری‌سوژه‌سری‌خونابه ریژه

گم کردهٔ خودرا یافته می‌بینند ومانند بینوائی که نشانهٔ گنجی پیدا کند یا تشنهٔ که چشمهٔ آبی را ببینند باباطاهررا رها نمیکنند . هرگاه باباطاهر خودرا اینگونه بآنها معرفی نماید که :

من‌آن‌بحرم که‌درظرف‌آمدستم　　من‌آن‌نقطه که‌برحرف‌آمدستم

بهر الفی الف قدی برآید   الف قدم که درالف آمدستم

این دعوی و خودستائی بنظر آنها غریب نمیآید ومیدانند که او تمام حالات باطنی آنهارا دریك‌دوبیتی بیان کرده ومانند نقطه که اشکال حروف را ازصورت ابهام خارج میسازد مشکل آنها را حل نموده و اگر با این معجزه خودرا بپایهٔ بزرگان دین زردشت رسانید که در سر هر هزار سال یکی از آنها ظهور میکند راه اغراق نه‌پیموده است منتها باید فهمید مبدأ این هزار سال در نزد باباطاهر چه وقت بوده و سال درنظر او چه مدت از زمان میباشد.

این اشخاص دلباخته این شاعر عریان میشوند و چون میشنوند که میگوید

مو که سر در بیابونم شو و روز
سرشك از دیده بارونم شو و روز
نه‌تو دیرم نه‌جایم میکرو درد
همی دونم که نالونم شو و روز

عین این احساسات را درخود میابند (یا وقتی درخود یافته اند) رفته رفته بقدری بباباطاهرواشعار واصطلاحات او آشنا میشوند که هیچ سخنی در آنها مثل گفتار باباطاهر

مؤثر نمیگردد

اشعار باباطاهر چون بزبانی که امروز در ایران معمول است نمیباشد در نسخه های چاپی آن بقدری تحریف و تغییر راه یافته که بدست آوردن اصل آن نهایت مشکل میباشد و نگارنده مدتی بود برای یافتن حقیقت حال و نسخه بالنسبه صحیحی از اشعار او در جستجو بودم تا کتابی یافتم که « ادوارد هرن الن (۱) » انگلیسی دراین باب تألیف کرده وآنرا بچهار قسمت تقسیم نموده قسمت اول مقدمهٔ جامعی است که مؤلف کتاب بکمك چند نفر از مستشرقین بر کتاب خود نوشته و هرجا از باباطاهر اطلاعی یافته است در آن مقدمه ایراد کرده. قسمت دوم ترجمهٔ منظوم اشعار باباطاهر است که خانم « الیزابت کورتیس برنتن (۲) » آنرا برشته نظم انگلیسی در آورده. قسمت سوم ــ اشعار باباطاهر است که مؤلف کتاب شش نسخه بدست آورده و یکی را که در نظر او معتبر تر از دیگران بوده متن قرار داده و آنرا با نسخ دیگر مقابله کرده واختلافات این شش نسخه را درذیل

(۱) Edwarol Heron-allen.
(۲) Elizabeth Curtis brenton

هر دوبیتی‌قید نموده وهر کلمهٔ که با استعمال کنونی‌زبان فارسی مطابق نبوده مثل (سوجم) که امروز (سوزم) و (دیرم) که (دارم) و (واجی) که (واکو ـ بکو) میکویند مختصر تعبیری نموده . قسمت چهارم ـ اشعار باباطاهر است که (ادوارد هرن الن) آنرا بنثر انکلیسی تحت‌اللفظ ترجمه کرده است

این کتاب بسال ۱۹۰۲ درلندن چاپ شده و چنانکه کفتیم قسمت اول آن که مقدمه کتاب باشد بشرح زندکانی باباطاهر اختصاص یافته و نویسندهٔ آن لازمه کنجکاویرا بعمل آورده و چون نکارنده هم مدتی درصدد جمع آوری شرح حال باباطاهر بوده‌ام میتوانم کفت که ادوارد هرن الن بهر مأخذی که در تألیف خود مورد حاجت بوده و بآن دسترس داشته رجوع کرده فقط اسمی از تاریخ کزیدهٔ حمدالله مستوفی که باباطاهر را در ضمن عرفا و مشایخ ذکر میکند نبرده است : نکارنده حیف دانستم که تحقیقات جناب ادوارد هرن الن درباره یکنفر فارسی‌زبان بفارسی ترجمه نشود . آن مقدمه را خلاصه کردم و در یکی دو مورد که لازم بود حاشیهٔ در پای صفحات بدان افزودم وهرجا که نویسندهٔ محترم انکلیسی

عبارتی از کتاب فارسی بانکلیسی عیناً ترجمه کرده بود نکارنده اصل آن‌عبارت را نقل کردم

ادوارد هرن الن کوید :

اکرچه رباعیات باباطاهر درایران برسر زبانهاجاریست وچندین بار بطبع رسیده ولی در هیچیك از آن نسخ چاپی ومقدمهٔ که برآنها نوشته شده چیزی از تاریخ حیات کوینده آن‌بدست نمیآید فقط رضاقلیخان هدایت درتذکرهٔ مجمع الفصحاء که ده رباعی ازباباطاهر ذکر میکنددرمقدمه آن مینویسد « طاهرعریان همدانی ـ نام‌شریفش باباطاهر است از علماء وحکما وعرفای عهد بوده وصاحب‌کرامات ومقامات‌عالیه واینکه بعضی‌اورا معاصر سلاطین‌سلجوقیه دانسته اندخطا است‌وی ازقدمای مشایخ است معاصر دیالمه درسنه ۴۱۰ قبل از عنصری وفردوسی وامثال واقران ایشان رحلت نموده رباعیات بدیع و مضامین رفیع بزبان قدیم دارد کویند رسالات از انجناب مانده و محققین بر ان شروح نوشته‌اند بعضی ازدوبیتی هایش دراین‌کتاب ثبت میشود » جلد اول مجمع الفصحاء

رضا قلیخان در کتاب ریاض العارفین میکوید باباطاهر در ۴۱۰ وفات یافته و بنا بر این نمیشود که او با

عین القضاة همدانی با خواجه نصیر طوسی معاصر بوده باشد. رضا قلیخان در ریاض العارفین ۲٤ رباعی از باباطاهر نقل میکند ولی نمیگوید که مأخذ اطلاعات او چیست و اگر سال ٤١۰ هجری در باره این شاعر همدانی راست آید او معاصر فردوسی وسلف بلاواسطهٔ عمر خیام خواهد بود

آقای ادوارد برون که در تهیه این کتاب مساعدت های ذیقیمتی بمن کرده است در این باب میگوید که ذکر بابا طاهر را در کتاب کهنهٔ معتبری دیده و این کتاب موسوم است براحة الصدور و آیة السرور تألیف نجم الدین ابوبکر راوندی که برای سلجوق شاه ابوالفتح کیخسرو در تاریخ ۵۹۹ یا ٦۰۰ هجری نگاشته (۱) و نسخهٔ راکه جناب ادوارد برون دیده است در ٦۳۵ نوشته شده وچون قول چنین کتابی معتبراست آقای ادوارد برون آنرا نقل کرده ومن هم در اینجا آنرا ذکر مینمایم

« شنیدم که چون سلطان طغرل بك بهمدان آمد از اولیا سه پیر بودند بابا طاهر وباباجعفر وشیخ (حمشاد). کوهکی

(۱) این کتاب در سال ۱۹۲۱ در کبرج چاپ شده نگارنده عبارت فوق را از آن چاپ نقل کرد

است بردر همدان آنرا خضر خوانند بر آنجا ایستاده بودند نظر سلطان برشان آمد کوکبهٔ لشکر بداشت وپیاده شد وباوزیر ابونصر اسکندری پیش ایشان آمد ودستهاشان ببوسید بابا طاهر پارهٔ شیفته گونه بودی او را گفت ای ترك باخلق خدا چه خواهی کرد سلطان گفت انچ تو فرمائی بابا گفت آن کن که خدا میفرماید آیه (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان) سلطان بگریست و گفت چنین کنم بابا دستش بستد وگفت از من پذیرفتی سلطان گفت آری بابا سر ابریقی شکسته که سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد ودر انگشت سلطان کرد وگفت مملکت عالم چنین در دست تو کردم برعدل باش سلطان پیوست آن در میان تعویذ ها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی »

سر ادوارد برون میگوید بگمان من این مطلب سند معتبریست که ما را از توسل بکتاب رضا قلیخان بی نیاز دارد. این سند اختلاف زمان حیات بابا طاهر را رفع میکند، درنسخی که سال ۱۲٦۷ و ۱۳۰۸ در بمبئی وسال ۱۲۷٤ در طهران وسال ۱۳۰۱ با مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری در بمبئی از اشعار بابا طاهر چاپ

شده هیچ مقدمهٔ بآنها الحاق نگردیده فقط آتشکده آذر در ضمن شرح حال شعرای عراق عجم ۲۵ رباعی از بابا طاهر ذکر میکند ومیگوید، « عریان - اسمش باباطاهر دیوانه ایست از همدان وفرزانه ایست همدان احوالش در بارهٔ کتب مذکور واخلاقش بین العرفا مشهورعاشقی شیدا وسوزش جان از اشعارش هویدا وبزبان راجی(۱) بوزن خاصی دوبیتی بسیار گفته که اکثر از آنها امتیاز کلی دارد بعضی از آنها انتخاب وثبت شد »

(۱) راجی یعنی رازی که حرف (ز) به جیم بدل شده و خود بابا طاهر همه جا (سوزم) را (سوجم) گفته است . زبان راجی یا رازی زبانی بوده است که بقول صاحب کتاب ریاض العارفین « در آنزمان اهالی ری ودینور وبیدان تلفظ میکردند، راج یاراز یعنی ری میباشد . یکی از شعرای دیگر که موسوم بخواجه کمال الدین بندار رازیست و معاصر مجدالدوله دیلمی وقبل از زمان بابا طاهر بوده اشعاری بزبان باباطاهر دارد که از آن جمله اینست

وقت درودشه که جهان همچو وهشته روح می سرشه که گل سرخ بیاده

در جلد اول مجمع الفصحاء مؤلف کتاب گوید بندار شعر مزبوررا « بزبان رازی » سروده

زبان بابا طاهر غیر از زبان رازی است . وحید

بمطالبی که گفته من باید اطلاعاتی را که برای من از یکنفر محقق هموطنم کاپیتن چارلس کمبلد (۱) نمایندهٔ دولت امپراطوری انگلستان در بوشهر جمع آوری شده است اضافه کنم . در مقدمه آن اطلاعات مینویسد این مطلب در بارهٔ بابا طاهر سینه بسینه وپشت بپشت بما رسیده که بابا طاهر شخصی بیسواد وهیزم شکن بود وعادت داشت که همه روزه بمدرسه رود وبدروسی که طلاب میخوانند گوش دهد طلاب او را استهزا میکردند روزی اوجسارتی نموده گفت من تعجب میکنم که چگونه این طلاب درسی را که میخوانند فرا میگیرند وروز بعد در ان باب صحبت میکنند شخصی که بابا طاهر این سئوال را از او کرده بود جواب داد این کار خیلی مشکل نیست تمام این طلاب را که می بینی روزها در مجلس درس حاضر میشوند در نیمهٔ شب یك یك میآیند و لخت شده در حوض مدرسه میروند ویکمرتبه که سر زیر اب کردند تمام درس روز را آموخته اند بابا طاهر این سخن را باور کرد چون شب رسید مطابق قول ان شخص رفتار نمود واتفاقاً این قضیه در یکی از شبهای سرد زمستان بود . بابا طاهر چون اینکار را انجام داد شعلهٔ نوری از اسمان ظاهر گردید ودر دهان

(۱)Captain Charles Kemball.

او فرورفت (۲) روز دیگر بمدرسه امد و در مباحثات فلسفی وارد گردیده همه را مغلوب ساخت . طلاب سبب ظهور این علم لدنی را از وی سئوال کردند باباطاهر گفت همان کاری که شما برای موختن دروس میکنید من نیز بآن عمل کردم وقضیه شبانه در حوض مدرسه رفتن و چهل بارسر زیر اب کردنرا حکایت کرده گفت

امسیت کردیا واصبحت عربیا ازان پس دربدن او چنان حرارتی وجود یافت که هیچکس نمیتوانست نزدیك او قرار کرد و ازان ببعد بمدرسه هم نیامد و روزگار را در کوه وجنگل [illegible])

مسیو بلوشه در پاریس ، [illegible] در لندن ، مستر برون درکمبریج ، و مستر الیس در [illegible] مرحمت فرمودند ومأخذ شرح حال این شاعر را بمن نشان دادند

(۱) بعلاوه مسترلوشه مرا بنسخهٔ متوجه داشته است که در کتابخانهٔ ملی پاریس بنمرهٔ ۱۹۰۳ ضبط میباشد این نسخه کتابی است مانند کلمات قصار که مانند کلمات طایفهٔ صوفیه است و در مقدمهٔ ان بابا طاهر را مصنف کتاب میخواند وشاید یکی از رساله هائی باشد که رضاقلیخان در مجمع الفصحاء بآن اشاره کرده است (محمود عرفان)

M. Blochet, Dr. rass, Mr. Broun, Mr. Ellis

(باباطاهر)

(مقبره او)

مقبرهٔ بابا طاهر در کنار همدان در سمت غربی شهر درمحله معروف به (تل [illegible]) در [illegible] ۵ ذرع [illegible] (حارث بن علی) وقع شده [illegible] چه [illegible] باوقار مخصوص خود نمائی میکند واز طرفی زمین های [illegible] مزارعی همدان باطراوت وخضارت دلپذیری [illegible]

در مقابل مقبره بنائی است مرکب از چند اطاق که مساحت آن طولا وعرضا ۱۵ ذرع بارتفاع ٤ ذرع [illegible] ذرع [illegible] جنب قبر بابا قبر دایه اش و قبر حاج میرزا علی نقی کوثری است که از عرفا و مشاهیر همدان است (فرزند حاج ملا رضا صاحب تفسیر در النظیم و مفتاح النبوة دررد پادری معاصر با حاج میرزا جعفر بوبوك آبادی عارف معروف) حاج میرزا علی نقی پدر

حاج میرزا رضای واعظ معروف همدانی است که اینک پسرش آقا میرزا محمد یکی ازوعاظ معروف ومحترم تهران است

بقعه بابا مشتمل است برچند حجرهٔ که غالبا دراویش در آنها منزل کرده وبا بخارات و دود های غلیظ آنها را کثیف کرده اند واعتیاد زشت دراویش باستعمال چرس وبنك ساکنین این بقعه را منفور عامه نموده است .

بقعه بابا درایام هفته مخصوصاً شبهای جمعه زیارتگاه مردمان عرفان مسلك این شهر است .

قبر بابا وحاج میرزا علی نقی وقبر دایهٔ بابا را ضریحی ساده از چوب احاطه کرده است .

﴿ آنچه در بارهٔ بابادر این شهر شهرت دارد ﴾

۱ ــ مشهور است که بابا در ابتدای امر در مدرسه بزرك همدان وارد شده طلاب را دید که باهم مشغول مذاکره ومباحثه اند رغبتی بدین کار دراو پیدا شده مشغول تحصیل شد پس از چند روزی که از تحصیل خسته شده بود ساده وصادقانه از یکی ازطلاب پرسید شما چه کرده اید که دارای معلومات وفنون شده اید ؟ بطنزوشوخی جواب داد که ما در این حوض (اشاره بحوض مدرسه) رفته وغسل کرده ایم

واین علوم بما ارزانی شده است در اینوقت هوای همدان بشدت سرد وحوض مدرسه بقطر چند گره یخ بسته بود بابا بعداز شنیدن اینحرف مصمم شد که بهرسختی ورنجی باشد یخها را شکسته درحوض غسل کند .دو ساعت بصبح که طلاب در حوض بودند برخاسته یخها را شکسته وسر زیر آب کرده وبیرون آمد سرمائی فوق العاده براوعارض شده سحق خودرا بحجره رسانیده در را بروی خود بست صبح آن روز بابارا دیدند که سرشار وخنده کنان همی گفت

امسیت کردیا واصبحت عربیا

۲ ــ تاچندی قبل سرمای همدان هماطوری که شاعر عرب میگوید (همذان متلفة النفوس ببردها) واقعاً متلف و کشنده بود . نقل میکنند که بابا در همان اوقات در کوه الوند منزل داشت و در اثر حرارت باطنی و آتش درونی [illegible] عشق حقیقی او را بطوری گرم کرده بود که از هر طرف [illegible] آب شده و زمین [illegible] رفته وسبزه های بهاری در اطرافش روئیده بود

۳ ــ بابا را خواهر زاده بود منجم وقتی میخواست جای یکی از ستارگان را پیدا کند بهر کتابی مراجعه کرد

چیزی نیافت عاقبت باخود گفت بروم این مشکل را از
خالویم سؤال کنم بااین عزم از یالهای الوند بالا رفت
به محلیکه بابا بود رسید و این در وقتی بود که
بابا در نزدیکی قله کوه برو برروی زمین افتاده ودرحال
راز ونیاز وسوز وگداز بود

خواهر زاده اش بارنج و مشقت خودرا باو رسانید
وقتی که از دور بابا را دید که برو در افتاده است خیالی
بخاطرش گذشت : که بااینکه شرع اسلام خوابیدن
برو را حکم بکراهت داده چرا خالوی من یکی‌از مکروهات
شرع شریف را مرتکب میشود بابا فوراً خیال اورا دریافته
صدا زد : این کراهت در حال خواب است و من بیدارم
پس باشصت یا شکلی برزمین ترسیم کرده وگفت این‌هم:
مقصود تو بگیر و برو او بی اینکه مقصود خود را اظهار
کند مشکل خودرا حل شده یافته برگردید

٤ ـ نقل میکنند وقتی عین القضاة مشهور همدانی‌را
تکفیر کردند وبحکم متفقهه سربریدند بدن اورا در میان
میدان معروف همدان افکندند (که اکنون بمیدان‌نغال
معروف است) در اینوقت که تماشاچیان دور آن بدن را
فرا گرفته بودند بابا از آنجا عبور کرد چون واقعه راملتفت

شد نزدیك آمده سر پائی ببدن قاضی زده گفت
(مردان‌خدا چنین‌نخسبند) عین القضاة فوری ازجاجسته
سربریده خود رازیر بغل زده رو بفرار گذاشت
جمعیت تماشاچی سر بدستش گذاشته اورا تعقیب کردند
قاضی تا قبرستان عمومی همدان که معروف باهل‌قبور
است رسیده در آنجا در چالهٔ (گودی) فرو رفته و از
نظرناپدید شد هنوز هم آن چاله بچالهٔ عین القضاة درهمدان
معروف است

٥ ـ حاج عبدالوهاب سوزنی که یکی از معاریف مشایخ
صوفیه و اهل ذکر بوده و اخیراً در همدان مدرسه
برای خود ساخته نقل کرد که در مجلسی با موعظه مشغول
و آداب وعظ و تجوید مشغول در آخر مجلس حاضرین
دیدند رطوبتی در گوشه مجلس پیدا شد سبب آنرا از او
پرسیدند گفت : یکی از پریان درمجلس بود دراثر شنیدن
اینکلمات از کثرت شرم و حیا آب شده بزمین فرو رفت
واین رطوبت نشانه ذوبان اوست ..

از تألیفات بابا من فقط کلمات قصار اورادیده‌ام
که حاج ملاسلطانعلی گنابادی بفارسی وعربی برآن شرح

وتفسیر نوشته است

از اشعار بابا تاکنون نسخه جامع بی غلطی بدست نیاورده ام وآنچه دیده شده محل اعتماد نیست چه بسیاری از دوبیتی ها که مسلما از بابا نیست در این نسخه ها باسم بابا آورده شده است

من جمله بخاطر دارم چند دو بیتی کردی (پهلوی) که در یکی از نسخه های خطی باسم باباضبط شده بودوشاطر بیك محمد شاعر معروف همدانی ادعا میکرد که از من است وباسم بابا ضبط شده است

همدان ۳ اردی بهشت ع . آزاد همدانی

دیوان شعر باباطاهر

(۱)

تن محنت کشی دیرم خدایا   دل حسرت کشی دیرم خدایا
ز شوق مسکن و داد غریبی   بسینه آتشی دیرم خدایا

(۲)

دل نه یارب پیستان کی رویا   اگر رویا کش هرگز مویا
دل نه هر کی نه صد لب کتابه   رحش ازخون دل هرگز مشویا

(۳)

همه شال و میوشم نمك را   بیازم گردش چرخ و فلك را
بگردم آب دریا ها سراسر   نشویم هردو دست بی نمك را

(٤)

بهتر که ما خواهیم علم سموات   نه که ما بردی ره در خرابات(۱)
نه که سود وزیان خود زناز(۲)   یاران کی رسی هیهات هیهات(۳)

(۵)

اگر دل دلبر و دلبر کدام است   وگر دلبر دل و دل را چه نام است
دل و دلبر بهم آمیته و بنم   نذونم دل که و دلبر کدام است

---

(۲) نسخه هرن: ینه یارب حستان کی مرویاد   اگر رویاد هرگز ... مویاد
بی نه گردن صد لب کتابه   رخش ازخون دل هرگز مشویاد

(٤) نسخه هرن: (۱) نه که نارده بی (۲) خونی
(۳) بیردون کی دسی

(۵) نسخه هرن: [illegible]

(۶)

شب تاریک و سنگستان و مومست   قدح از دست مو افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت   وگر نه صد قدح نفتاده بشکست

(۷)

هر زا صفامه چشم سرابت   مان هر دو چشمم خاک پایت
از آن ترسم که غافل پانهی باز   نشینه خار [illegible]

(۸)

بود درد مو و درمانم ازدوست   بود وصل مو و هجرانم ازدوست
اگر قصابم از تن واکره پوست   جدا هرگز نه [illegible] جانم ازدوست

(۹)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۱۰)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۱۱)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۱۲)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

---

(۵) آتشکده اگر دل دلبری دلبر کدامی   وگر دلبر دل و دل را چه نامی
مصراع چهارم هم دلبر کدامی

ریاض اگر دل دلبری پس دل کدامی

(۱۳)

شو هر دی مه دلم چه دوست   [illegible]
ز مو شر زبان رهیز مکرد   تنم وامرک مکمدن بپوست

(۱٤)

یکی‌ورزیگری لالان در این دشت(۱)   بخون دیده لاله مکشت(۲)
همی‌کشت و همی‌گفت(۳) ای دریغا   که باید کشتن و هشتن در این دشت(٤)

(۱۵)

هی شوم صبا بهر آست   که تن از بهر موران پرورامست
خوشه که شرط امکی جست   هر زه بوره سیدان جهانست

(۱٦)

دل دیره خریدار محبت   از او گرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل   ز پود محنت و تار محبت

(۱۷)

صبا بوسه در گوشم بواج   که این درد دل تو بی علاج
اگر گوهر بی خواهان نداری   همین این جان تو که بی رواج

(۱۸)

ز دست دیده و دل هر دو فریاد (۱)   هر آنچه دیده [illegible] (۲)
بسازم خنجری نیشش ز فولاد (۳)   زنم بر دیده [illegible] (٤)

(۱۹)

خرم آنان که از تن جان ندانند   ز جانان جان ز جان جانان ندانند
بدردش خو کرن سالان و ماهان   بدرد خویشتن درمان ندانند

---

(۱٤) ریاض (۱) یکی برزگرک دیدم در این دشت
(۲) بخون دیدگان لاله مکشت
(۳) همی گفتا (٤) در دشتها هشت

(۱۸) هرن (۱) فریاد (۲) که هرچه دیده وینه دل که یاد
(۳) فولاد (٤) کرده آزاد

(۲۰)

هر آنکه عشق است از جان نترسد　　عاشق از کنده و زندان نترسد
دل عاشق بود گرگ گرسنه　　که گرگ از هی هی چوپان نترسد

(۲۱)

خوشا آنان که هر شامان ته وینند(۱)　　سخن وانه کرن وانه شینند(۲)
گرم دسرس نبی آیه(۳) ته وینم　　بشم آنان بوینم که ته وینند

(۲۲)

خوشا آنان که وا ته همنشینند　　همیشه با دل خرم نشینند
بود این رسم عشق و عشقبازی　　که گستا خانه آیند و ته وینند

(۲۳)

خوشا آنان که از پا سر ندونند　　میان شعله خشك و تر ندونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر　　سرائی خالی از دلبر ندونند

(۲۴)

لاله کاران دگر لاله مکارید　　باغبانان تو دست از گل بدارید
اگر عهد گلان این بو که دیدم　　بیخ گل بر کنید و خار بکارید

(۲۵)

مکن کاری که بر پا سنگت آید　　جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانان نامه خواهند　　ترا از نامه خواندن ننگت آید

---

(۲۱) آتشکده　(۱) خرم آنان که هر وامان ته وینن
(۲) وا ته رازی کرن وانه نشینن　(۳) کایه

هرن　خرم آنان که هرزامان ته وینن　سخون وانه کرن وانه شینن
گرم پائی که یکایم . . بشم آون . . .

در دوبیتی بیست وسیم در نسخه اصل بجای ندونند در هر چهار مصراع (بینن) میباشد

در نسخه اصل دوبیتی ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ قوافی بدانن و وینن وشینن وندونن بی دال نسخه بدل است

(۲۶)

غم عشقت بیابان پرورم کرد　　هوای بخت بی بال و پرم کرد
بمو گفتی صبوری کن صبوری　　صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

(۲۷)

الهی گردن گردون شود خرد　　که فرزند جهان را جملگی برد
یکی نایه فلانی زنده وا بی　　همه گویند فلان بن فلان مرد

(۲۸)

دگر شو شد که موجانم بسوزد　　گریبان تا بدامانم بسوزد
برای خاطر یك مهر رنگی　　همی ترسم که ایمانم بسوزد

(۲۹)

خوشا آنان که سودای تو دیرند　　که سر پیوسته در پای تو دیرند
بدل دیرم تمنای حضاری　　که اهر دل تمنای تو دیرند

(۳۰)

خوشا آنان که هر از بر ندانند　　نه حرفی وا نویسند نه بخوانند
چو مجنون رو نهند(۱) اندر بیابان　　در این کوهارون(۲) اهو چرانند

(۳۱)

مو که یارم سر یاری ندارد　　مو که درده سبکاری ندارد
هو واجن که یارت خواب نازه　　چو خوابه که بیداری ندارد

---

(۲۸) نسخه اصل　در سه مصراع نسخه بدل بسوزد (بسوجه) است

(۲۹) نسخه اصل　در سه مصراع نسخه بدل دیرند (دیرن) است

(۳۰) نسخه اصل　در سه مصراع نسخه بدل ندانن نخوانن چرانن است - رباعی (۱) سرنهن (۲) باین کوکل

(۳۱) نسخه اصل　قافیه سه مصراع نسخه بدل ندارد (نداره) است

(۳۲)

شوام خواب دومرز کلان کرد — کم واجبد و حوابم‌را زبان کرد
ماغان‌دید که موکل دوست دیرم — هزاران خار بر کل باسبان کرد

(۳۳)

کج وبیجم که کتر کج میراد — جان کیجم که کافر هم مویاد
ران آین کموراحان ودل‌داد — شمع و پروانه را رو بیع مداد

(۳۴)

• دلم بی وصل نه شادی میباد — جبر از محنت آزادی میباد
خراب آباد دل بی مقدم نه — الهی هرگز آبادی مباد

(۳۵)

مرا به سر و سامان آفریدند — پریشانم پریشان آفریدند
پریشان خاطران رفتند درخاك — مرا از خاك ایشان آفریدند

(۳۶)

الاله کوهسارانم نه نی بار — بنفشه جو کنارانم نه نی بار
الاله کوهساران همه بی — امید روز کارانم نه نی بار

(۳۷)

• غلت زار و زارم کردی آخر — جدا از گلعذارم کردی آخر
مان نحنه زدم شادی ★ — شش و پنجی بکارم کردی آخر

(۳۸)

• مو آن رندم که نامم بی قلندر — نه‌خوان‌دیرم‌نه‌مان‌درم‌نه‌لنگر(۱)
چوروز آیه‌کردم گردکویت(۲) — جو شو آیه‌خشتان واینهم سر(۳)

---

(۳۸) هرن (۱) نه خون دیرم نه مون دره نه لنگر (۲) گرد کنی
(۳) جوشو گرده خشتی

(۳۹)

بدل نقشه خیالت درشب تار(۱) — خیال خط وخالت درشب تار(۲)
مژه‌کرده بگردد بیه برحنی (۳) — که تاوسم خیالت درشب تار(۴)

(۴۰)

• مسلمانان سه درد آمو بیکبار — غریبی و اسیری و غم یار
غریبی و اسیری سهل واو — غم یار مشکله تاحون شود کار

(۴۱)

حره بازی بده ره‌م بجمبر(۱) — سبه‌دستی زده (۲) رمال موتیر
بوره‌تعل مجر درچشمه‌ساران(۳) — هرآن(۴)تعل حرمغافل خوره‌تیر

(۴۲)

دل مو بی به دایه بیزار — [illegible]
[illegible]

---

(۳۹) هرن (۱) [illegible] (۲) [illegible]
[illegible]

(۳) [illegible] (۴) [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۴۰) [illegible]
[illegible]

سه دردامه محونم هرسه یکبار — غریبی و رمحور و غم یار
غریبی و ره دورم غمی بی — غم یار و غم یار و غم یار

عبدالعلی ، خراسانی

(۴۱) هرن (۱) بجمجیر (۲) سبه چشمی زرد
(۳) برو تعل مجر در کوهسارون (۴) هراون

(۴۳)

دیده الالهٔ در دامن خار　　　　وانم آلالا کی جبمت بار
بگفتا باغبان معذور میدار　　　　درخت دوستی دیر آورد بار

(۴۴)

دمی بوره بوین حالم ته دلبر　　　　دلم تنگه شی با مو بسر بر
نه گل برسر زنی ای نوگل مو　　　　بمدی گل زنم مو دست بر سر

(۴۵)

دلم زار و دلم زار و دلم زار　　　　ضنم آورید درده کرید جار
ضنم جون بوینه برموی زار　　　　کره در مون درده را بسلجار

(۴۶)

نونی لوشکرین و یاسمین بر(۱)　　　　موآن تن آذریم دیدگان تر (۲)
از آن ترسی در اموشم بیائی　　　　ژ آذر سیم گدازه ز آب شکر

(۴۷)

گلش دروبر سنبل سایه برور　　　　بهن عمنش معنی است نور
زعشق آن گل رخسار سوری　　　　خو بلبل ساله و افغان بر آور

(۴۸)

موکه سردر سایابه (۱) شوو روز　　　　سرشت از دیده باراب (۲) شوو روز
نه نب دیره بجابم میکند درد (۳)　　　　همنونم که نالانم (۴) شوو روز

﴿۴۶﴾ ریاض (۱) سیمتن بر (۲) مواه دل آذرین و دیده تر
(۳) که سیم آذر گدازه آب شکر

﴿۴۸﴾ هرت (۱) بیابو بوم (۲) بارو بوه (۳) نه تو دیره بجابو میکرو درد
(۴) همینونم که نالو بوم

ریاض وی نه سردر یابام شوو روج سرشتار دیده بالایم شوو روج
نه تو دیره نه جابم میکرو درد همیدانم که نالانم شو و روج

(۴۹)

به که زونی بمو جاره بیاموز　　　　[illegible] وانه ژمروز
کهی وازم که کی بی روز وای　　　　کهی وازه که هرگز وای روز

(۵۰)

بوره بلبل بنالیم از سر سوز　　　　بوره عشق سحر از مو بیاموز
تو از هجر گل بیروزه نالی　　　　مو از هجر دلارامم شوو روز

(۵۱)

خداوندا [illegible] رس　　　　کس بیکس تونی موماندم بیکس
همه گوینده طاهر کس نداره　　　　خدا یار منه چه حاجت کس

(۵۲)

مه دردمو ار عطار مپرس　　　　درازی شو از بیمار مپرس
خلایق جملگی احوال پرسند　　　　ته که جان و دل بکار مپرس

(۵۳)

شو تاراست و گرگان میزنن میش　　　　دوزلفونت حمایل کن بوره پیش
از آن کنج لبت بوسی بمونده　　　　بکو راه خدا دادم بدرویش

(۵۴)

گلی که خوم بداده پیچ و تاش　　　　بآب دیدگانم دادم آبش
بمحرکه الهی حق روا بو　　　　گل از مو دیگری گیره گلابش

(۵۵)

دلا دیکم دلا دیکم دلا دیك　　　　ز دستم شنه دمون بر سنگ
همه وازن مو بی نام و ننگی　　　　کسی که عاشقه چش نامو چش ننك (۱)

﴿۵۵﴾ ریاض (۱) دلی دارم دل دیوانه و دنك
مصراع سیم بیوواهی چرا بی نام و ننگی
مصراع چهارم کسی کش عاشقن چش نام وچش ننك

(۵۶)

دلی دیرم دل دیوانه و دنگ   خروشم مو که دیرم نام با ننگ
ازاین دیوانگی روزی بر آیم   که در دامان دلبر وزنم چنگ

(۵۷)

خوش آن روزی که مرمیگیره تنگ   بالین سره خشت وگل و سنگ
دو پا در قبله و جان در بیابان   تنم با مار و موران میکره جنگ

(۵۸)

وای آن روزی که در گوره کرن تنگ   ورون ور سره خاك وخس وسنگ
نه پای آنکه از ماران گریزم   نه دست آنکه با موران کم جنگ

(۵۹)

دلا پوشم ز دستت(۱) جامهٔ نیل   نهم داغ غمت چون لاله بر دیل(۲)
دم از مهرت زنم چون دم صبح   ازین ده تا دم صور سرافیل

(۶۰)

خداوندا مو بیزاره(۱) ازین دل   شوو روزان در آزاره ازاین دل
ز بس نالیده ام از نالدم نت(۲)   ز موسان(۳) که بیزاره ازین دل

(۶۱)

چرا آزرده حالی ایدل ایدل   مدام اندر خیالی ایدل ایدل
برو [illegible]   [illegible] ایدل ایدل •

﴿۵۹﴾ هرن (۱) ز حسرت
(۲) [illegible]

﴿۶۰﴾ هرن (۱) خداوندا زبس زارم (۲) کس
(۳) ز مو ستون

(٦٢)

• [illegible]   [illegible]
[illegible](۱)   [illegible](۲) [illegible]

(٦٣)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(٦٤)

شو واشم [illegible]   [illegible]
نگردی و مجوئی یاری چون مو   [illegible]

(٦٥)

دلا غافل ز [illegible]   [illegible]
بود قدر تو [illegible]   [illegible]

(٦٦)

• روی [illegible]   [illegible]
من عاشق ز عشقت بیقراره   تو چون لیلی ومن مجنون ای گل

(٦٧)

[illegible]   [illegible]
مصور گر کشد نقشه بدیوار   [illegible]

(٦٨)

[illegible]   [illegible]
چه تر داد داد خواهان داد خواهد   بگویم صد هزاران داد ازین دل

﴿٦٢﴾ هرن (۱) [illegible]
(۲) و ویم

﴿٦٧﴾ هرن خواه آن آذرین مرغی که در [illegible]   [illegible]
مصور گر کشد نقشه بدیوار   [illegible]

(۶۹)

الهی واصحبانم واصحباتم | مو که بی دست و پایم واکیاشم
همه از در براند وا نوایم | تو کر از در برونی وا کاشم

(۷۰)

[illegible] | [illegible]
همه کر مو رو بن وا نه آیم | نه از درکر برای واصحابشم

(۷۱)

الهی کر بواجم ور بواجم | نه ذاتی حاجتم را موجه واجم
اکر بنوازم حاجت روا کن | اکر محروم سازی مو چه سازم

(۷۲)

اکر آئی بجانت وا نوازه (۱) | وکر نائی زهجرات کدازه (۲)
یادردی که داری ردلم نه (۳) | بمیره یا سوزه یا سازه (۴)

(۷۳)

دو زلفونت بود تار ربابم (۱) | چه میخواهی اران حال خرابم
نه که بامو سریاری نداری (۲) | چرا هر نیمه شوانی بجوابم

(۷۰) هرن: بابن بی اشبای بر کیاشم / بابن بی جامای بر کیاشم / همه [illegible]

آتشکده: همابا بر کیاشم بر کیاشم مصراع [illegible] همه از در [illegible]

﴿۷۲﴾ هرن: (۱) واوازه (۲) کدازه (۳) هراون (۴) بمیره یاسوجم یاسازه

ریاض: (۱) واواجم (۲) بهجرات کداجم (۳) هرآن‌دردی کهدری (۴) باساجم

﴿۷۳﴾ هرن: (۱) دوزلفونت کشم (۲) توکه بمو

(۷۴)

بروی دلبری کر مایلستم | مکن منعم [illegible]
[illegible] ساربان آهسته بران (۱) | که مو واماندهٔ این قافلستم (۲)

(۷۵)

سوار قلو می شوش دیره | کدار کرک و باران بیش دیره (۱)
[illegible] | [illegible] (۲)

(۷۶)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۷۷)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۷۸)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۷۹)

بصحرا بنکرم صحرا ته وینم | [illegible]
بدریا بنکرم کوه و در و دشت | نشان از قامت رعنا ته وینم

﴿۷۴﴾ هرن: (۱) حدا را ساربون آهسته [illegible] (۲) آن قافله سم

﴿۷۵﴾ هرن: (۱) [illegible] (۲) [illegible]
مو در همه بومه مردو بیش دیره

﴿۷۸﴾ هرن: وره سوه دلون هون نه ناله / زعفران کل رعنا [illegible]

آتشکده: سوه دل های وره ناله [illegible] / [illegible]

﴿۷۹﴾ ریاض: چه در شهر و چه در کوه و چه در دشت / [illegible]

(۸۰)

سحرگه واره وا که وازه | غم سور وگداره وا که وازه
چه وازه هر که ذوه بکره خش | دگر زار و سازه وا که وازه

(۸۱)

مو ژ سوه دلام جون سالم | مو ژ معاصلام حون سالم
شب ملان با کل ناله | مو که دور از کلام حون ساله

(۸۲)

وره سوه دلان گرد هم آیه | سخن واهم ژ ریم غم وا مانه (۱)
زارو اوره [illegible] | هران غکبی ره وزمن ز آیه (۲)

(۸۳)

وره یت شو سور ش وناله | مهل در محنت ودرد فراهم (۱)
غرق محنتاروی موکند (۲) | که مو مفت غم تا از و ضاهم

(۸۴)

[illegible] | حومعه ر سر حرف آمدمسه (۱)
[illegible] آیه | الف قده که در الف آمدمسه

---

(۸۰) نسخه اصل | نسخه بدل مصراع آخر [illegible] واره وا [illegible]

(۸۲) هرن (۱) [illegible]
(۲) [illegible] صلاحی ز [illegible]

رباعی [illegible] سخن واهم ژ ریم غم واوانه
[illegible] مصراع چهاره هران سوکرد

(۸۳) هرن (۱) مهل در محنت روز فراهم
(۲) محنت ضق

(۸۴) هرن (۱) موآو نقطه که درحرف

(۸۵)

موکه جون اشتره عام حاره | سوراکم حار و حرواری حاره
ازین جرح هل و بار سکیی | هنوز از روی مالك شرمساره

(۸۶)

شم واشم از این عالم بدر شم | شم از جیحون و ماجید دور تر شم (۱)
ر دلدار بعامی ترسم [illegible] | که گردوری حوشم من دور تر شم (۲)

(۸۷)

وره روری که دلدار [illegible] | [illegible]
وره بیتم ره سلان و ماهان | [illegible]

(۸۸)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۸۹)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۹۰)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۹۱)

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

---

(۸٦) هرن (۱) [illegible]
(۲) شم ازجیحون جم [illegible] که این دیری سه یا دیر تر شم

(۹۲)

بی ته گلشن چه زندانه بچشمم   گلستان آذرستانه بچشمم
بی ته آرام و عمر و زندگانی   همه خواب پریشانه بچشمم

(۹۳)

خوش آن ساعت که دیدار ته وینم   کمند عنبرین تار ته وینم
نوینه خرمی هرگز دل مو   مگر آنده که رخسار ته وینم

(۹۴)

دلم دور است و احوالش ندونه   کسی خواهد که پیغامش رسونه
خداوندا ز مرگم مهلتی ده   که دیداری بدیدارش رسونه

(۹۵)

بی ته بالین سیه ماره بچشمم   بی ته روزان شو تاره بچشمم
بی ته هرگه شوم سیر گلستان   گلستان سر بسر خاره بچشمم

(۹۶)

سر کوه بلند چندان نشینم   که لاله سر در آره مو بچینم
چو لاله بی وفا بو بی وفا بو   نگار بی وفا مو چون گزینم

(۹۷)

اگر چشمم بسوزی دونه خواهم   وگر جسمم بسوجی سونه خواهم
اگر باغم بری بر چیدن گل   گل هر یك وهم بوی ته خواهم

(۹۸)

مو که افسرده حالم چون ننالم   شکسته [illegible] و [illegible] چون [illegible]
همه گوین فلانی ناله کم کن   [illegible] در [illegible] چون [illegible]

(۹۹)

سوار خوبان دل ریش دیره   ز لاله داغ بر دل بیش دیره
خوش آنانکه خوبان نامه خواند   سواد خط سری دوش دیره

(۱۰۰)

بآهی گنبد خضرا بسوجم   فلک را جمله سرتا پا بسوجم
بسوجم ار نه کارم را بسازی   چه فرمائی بساجی یا بسوجم

(۱۰۱)

وره یکمه بنالم و بسوجیم (۱)   ازان روژی کمهردونیمروجه
بمیل خاطر ته میل مونی   بسوجم دردونم یك عمر روجه

(۱۰۲)

همه عالم پر از گرده چه واجم   خو مو دلها پراز درده چه واجم
سری کشته بدامان الوند   اوهم از ظالم زرده چه واجم

(۱۰۳)

[illegible] کره و سر گلان شم   کنار سبزه و آب روان شم
دو سه [illegible] دوره ناشدکامی   واهم مست و سر لالان شم

(۱۰۴)

دلم در دین و ایمان چه واجم   رحم کردن و حاکم چه واجم
بگردیمه بهفتاد و دو ملت   صد منصب ملادین چه واجم

(۱۰۵)

ازان انگشت نمای روزگاره   که دور افتاده از یار و دیاره
زونم جمله جان کردن باحق   بجز بر سر زدن چاره نداره

(۱۰۶)

از آن دل خسته و سینه فکاره   که گریان در نه سك مزاره
واچیده که ته شوری نداری   سرا با شور داره سر نداره

---

(۱۰۱) (۱) در [illegible] عوام [illegible] معروف است
وجه

(۱۰۷)

شو معو رح مه باره هستم — روز از دردو غم بیچاره هستم
تو داری درمکان خود فراری — مو که در جهان آواره هستم

(۱۰۸)

دل درد عشق دمی هوره — کسی واقف سو از درد سوزه
سو مث شل سوته بکشن — سوز مو سود کلفر بروزه

(۱۰۹)

هث کی شود آه و صاله — [illegible]
مث عمری نکمرامه با غم و درد — [illegible]

(۱۱۰)

زوی ای هث که مستدمه — وامو بر هد مکه که دردمده
[illegible]

(۱۱۱)

[illegible]

(۱۱۲)

[illegible]

(۱۱۳)

عزیزان ما گرفتار دو دردیم — یکی ده عشق و دیگر که فردیم
[illegible] ما مو که ما نه وینیم — حلت یث ظر مادیده مردیم

(۱۱٤)

[illegible] ای درسیم — مو درکیعن جدا کنز شیم
چهدرکشن چهدرکیعن چهصحرا — جو دیده وا کره حز نه یوسه

(۱۱۵)

[illegible] — بوه سه شوان گوش واده داره
[illegible] — وران اشث از دیده ساره

(۱۱۶)

[illegible]

(۱۱۷)

[illegible]

(۱۱۸)

[illegible]

(۱۱۹)

[illegible]

(۱۲۰)

[illegible]

(۱۲۱)

[illegible]

(۱۲۲)

[illegible]

(۱۲۳)

سر کوی تو تا چند آیم و شم * ز وصلت بی‌نوا چند آیم و شم
سر کویت برای دیدن تو * نترسی از خدا چند آیم و شم

(۱۲۴)

داد از این دل که هرگز بی‌غمم * داد از این دل که آزارد ملامه
داد از این دل که چون مرغان وحشی * داده با حمه هر روزه ندامه

(۱۲۵)

بوره گر دیده صحرایی سازیم * بوره لیلی و مجنونی سازیم
فریدون عزیز از دست مو رفت * بوره از نو فریدونی سازیم

(۱۲۶)

مو که دور از تو ای زیبا بمنده * بهود و بت پرستم گر بمنده
بس از عهد و وفا و بت ای دلاراه * دگر عهد و وفا باکس نمنده

(۱۲۷)

تو خود گفتی که مو ملاح مانم * بآب دیدگان کشتی برانم [illegible]
همی ترسم که کشتی غرق وابو * درین دریای بی پایان بمانم

(۱۲۸)

بوره سوته دلان تا ما بنالیم * بیا پروانه با ما تا بنالیم *
[illegible] * ز دست یار بی پروا بنالیم

(۱۲۹)

مو آن مستم که پا از سر ندونم * سر و پای بهر دلبر ندونم
دلارامی که او گرد دل آراه * بغیر از ساقی کوثر ندونم *

(۱۳۰)

شوی ناله شوی شو گیر نالم * ز دست یار بی تدبیر نالم *
گهی همچون بسث تیر خورده * گهی چون شیر در زنجیر نالم

(۱۳۱)

مست بو هم زدی آخر اساسم * [illegible]
اگر داری برات از عهد ماته * [illegible]

(۱۳۲)

مو که مست از می انگور باشم * [illegible]
[illegible]

(۱۳۳)

[illegible]
[illegible]

(۱۳۴)

[illegible] * [illegible] و دشمنم از نه امان
[illegible] * هر مت که هستم از ته امان

(۱۳۵)

دلاجوبی دلاجوبی دلاجون * همجوبی همجوبی همجون
ز هر لیلی سبک صاری * جوگجوبی جوگجوبی جوگجون

(۱۳۶)

خوش آنان که سرداربن همه‌ان * [illegible]
خووروزان صوری بیش گرن * [illegible]

---

(۱۳٤) ریاض اگر مستم مستم از تو ایمان * و گری بوسه م از تو بیمن
اگر کورم و ترسا و مسلمان * هر مت که هستم از تو ایمان

آتشکده مصراع سیم اگر کورم و هندو ور مسلمان

نسخه هرن مصراع اول . . . . از تو ایمون مصراع ۲ و گری با و دشمنم از تو ایمون
اگر کورم و ترسا و مسلمون * هر مت که هستم اوره ایمون

(١٣٧)

حالم کی صدا جون من آیی — مو آیی کی میو دردین وآ...
هر آنکو حال موش دور سیو — موآیی بی موآیی بی موآیی

(١٣٨)

وره ایمن بوره داری بشیبان — مکه کاری قرآن کردی بشیمان
به دو روزی ساکامی سرآریه — باشه روری که کی جیبه دامان

(١٣٩)

دلم از دست ... ... نالان — امروون دلم جون کنه بلان
هزاران جون ... یش کردی — هر کولان ... نالان نالان

(١٤٠)

ی... هواسه دیره بوره بوبن — زهر در کاسه دره بوره بوبی
میه‌جون کره ساقی ... مضرب — صاحب ایسه دیره بوره بوبی

(١٤١)

... دل بر درد من بی — [illegible]
... مهجوری و درد صوری — [illegible]

(١٤٢)

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(١٤٣)

...سروروران مو سودای موزران — گریبان طوران وانه ارزان
...ن درگردم صحرای محشر — هران وبان اعوان نه درمان

(١٤٤)

کمی کنم ... الوند دامان — اوش اردیبه داده صبح وشامان
وقتآن بی که بوش وامو آیی — بره بادش بره سامان سامان

(١٤٥)

[illegible]

(١٤٦)

[illegible]

(١٤٧)

[illegible]

(١٤٨)

[illegible]

(١٤٩)

[illegible]

(١٥٠)

[illegible]

(١٥١)

[illegible]

(۱۳۷)

عالم کی مبدا جون من آیب — مو آیب کی میو دردین وآیب
هر آنکو حال موش دور مبو — موآیب ی موآیب ی موآیب

(۱۳۸)

بوره ایمن بوره باری شمان — [illegible] کاری قرآن کردی پشمان
[illegible] — [illegible]

(۱۳۹)

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(۱۴۰)

ی[illegible] خواسه دره بوره بوین — [illegible]
میم جون گربه ساقی باله مضرب — [illegible]

(۱۴۱)

[illegible] — سرشت مرغ ورنك ورد من بی
[illegible] — [illegible] غم پرورد من بی

(۱۴۲)

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(۱۴۳)

[illegible] — [illegible]
تن درگرده صحرای عشق — [illegible]

(۱۴۴)

[illegible] — اوش اردیمه داده صبح وشامان
[illegible] — ره بادش ره سامان سامان

(۱۴۵)

[illegible]

(۱۴۶)

[illegible]

(۱۴۷)

[illegible]

(۱۴۸)

[illegible]

(۱۴۹)

[illegible]

(۱۵۰)

[illegible]

(۱۵۱)

[illegible]

(۱۵۲)

[illegible]

(١٥٣)

وای داله غم امونه دو و   عار صب حالس بونه دوبو
وره سونه دلان واهم بنالیم   که سر سونه دلسوته دوبو

(١٥٤)

دل داره که بهودش سو [illegible]   [illegible] سودش [illegible]
[illegible]   در آتش [illegible] دودش سو

(١٥٥)

[illegible]   مرا خوشتر ز بوی سنبل آیو
[illegible]   [illegible] بوی گل آیو

(١٥٦)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(١٥٧)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

---

(١٥٣) نسخه هرن مصراع اول [illegible] مصراع ثانی عار زرخاس بونه زونو مصراع سه وره سونه دلون مصراع چهارم که حال سونه دل سوته دو و

(١٥٤) نسخه هرن دل دره که بهودش [illegible] مصراع ثانی سودش مصراع سه سادش [illegible] مصراع چهارم در آتش [illegible] دودش نیبو

(١٥٥) آتشکده [illegible] خالش را [illegible] در سه مصراع [illegible] آتشکده [illegible] نسخه هرن مصراع سه بنوگیره

(١٥٨)

غم عشق [illegible] در هر سر تو   [illegible]
ز عشقت سر فرازان کله باشد   [illegible]

(١٥٩)

والله که جانم توئی تو   [illegible]
[illegible] که جونم با که چنه   [illegible]

(١٦٠)

بهاره بی خزان ای گلشن مو   [illegible]
[illegible] ای سوته دل بکمه [illegible]   شی امروز دل تازه کن مو

(١٦١)

[illegible] بکرده این دل مو   [illegible] اش [illegible] حاصل مو
داره در موسم گل خوش سودا   [illegible] روائی کره ابحا دل مو

(١٦٢)

شوی سود که دل پر غم سبو   زانکه دلبر [illegible]
هزاران رحمت حق باد بر غم   زمانی از [illegible]

(١٦٣)

وای ار روزی که مستان خداو   سر پل صراطم [illegible]
بموت بگمرند پیر و جوانان   وای اوآن‌ده که [illegible]

(١٦٤)

[illegible]   [illegible]
[illegible] که غیر از تو ندانم   [illegible] که ایمانم توئی تو

(١٦٥)

[illegible]   [illegible]
خدایا روشنائی بر دلم ده   که [illegible] عشق و [illegible]

(۱۶۶)

دلم از درد ته دائم غمینه　　　... حشم و سحر ...
همین جرمم که مو ته دوست دیرم　　　هر آن ته دوست دیره حالش ...

(۱۶۷)

حو مو یک سوته دل پروانه نه　　　حاله همچو مو دیوانه نه
همه ماران و موران لانه دیرن　　　من دیوانه را ویرانه نه

(۱۶۸)

هزارت دل بغارت بر ته وینه　　　هزاران جگر خون کرده وینه
هزاران داغ وش از ویشم اشمر　　　هنی نشمر ته از اشمر نه

(۱۶۹)

دلم از عشق خوبان گیج و ویجه　　　مژه بر هم زنم خوناوه ریجه
دل عشق مثال چوب تر بی　　　سری سوجه سری خوناوه ریجه

---

(۱۶۶) نسخه هرن مصراع اول دلم از درد تو　مصراع چهارم هر کت دوست داره

(۱۶۷) نسخه هرن حاله همچو مو پروانه نه　جهان را همچو مو دیوانه نه
همه ماران و موران لانه دیرن
من بیچاره را ویرانه

(۱۶۸) نسخه هرن مصراع اول ... برده وینه　مصراع ثانی کرده وینه　مصراع سیم ... ویشه اشمر

(۱۶۹) آتشکده دلم از عشق خوبان گیجی و یجی
مژه بر هم زنم سیلاب ریجی
دل عشق مثال ...　سری سوجه سری خونابه ریجی

ریاض دلم از عشق رویت گیج و ویجه
گهی سوجه در آتش ...

نسخه هرن دل دیره زعشقت گیژ و ویژه
مژه بر هم زنم سیلاب خیزه
مصراع چهارم سری سوزه سری خونابه ریزه

(۱۷۰)

مسلسل گیسوان برتاب مکره　　　خمارین نرگسان بر خواب مکره
هنی خواهی که مهر از مو بری　　　برینه روزگار اشتاب مکره

(۱۷۱)

چه دیره اینکه دارش آذرینه　　　چه دشنه اینکه خونخوارش زمینه
مگر بوه و ره مسکین دلانه　　　مگر صحرای عشق نازنه

(۱۷۲)

مو را ای دلبر مو با ته کاره　　　وگرنه در جهان بسیار یاره
کجا پروای جون موسوته‌دیری　　　جو مو بلبل بگلزارت هزاره

(۱۷۳)

بی ته یکدم دلم خرم نبونه　　　وگر روی ته وینم غم نبونه
اگر درد دلم قسمت نمایند　　　دلی بی درد در عالم نبونه

(۱۷۴)

دربین بوه و برام بپرورش نه　　　نوام ها و دروام چورش نه
سری دیره که مغزی اندرو نی　　　نی دیره که پروای سرش نه

---

(۱۷۰) برتاو مکر ،　رخوا و مکر ،　اشتاو مکر

نسخه هرن پریشان سنبلان برتاو مکه　　خمارین نرگسان خوا و مکه
وربتی ته که مهر از ما وربی　　وربه روزگار اشتا و مکه

آتشکده پریشان سنبلان برتاب مکه　　خمارین نرگسان برخواب
رابنی خود که مهر از ما ببری　　ربه روزگار اشتاب مکه

(۱۷۳) نسخه هرن مصراع سیم اگر درد دلم قسمت نمو بن
آتشکده بی ته یکدم دلم خرم نبایی
... روی تو وینم غم نبایی　مصراع چهارم ... در عالم نبایی

ریاض مصراع اول وی ته ... نباه　مصراع ثانی ... غم نباه
مصراع چهارم ... در عالم نباه

(١٧٥)

مو وادرده دلم خو کرده وانه	[illegible] دردِ دل ای بی وه [illegible]
وره موسو ته دل وا نه [illegible]	[illegible] دای با دل و دل داه با [illegible]

(١٧٦)

سحر گاهان که اشکم لاوه گیره	زاهم هفت چرخ الاوه گیره
[illegible] ریزه زدیده اشک خونین	[illegible]

(١٧٧)

دل عاشق پیغامی ساحه *	خمار آلوده با [illegible] بساحه
مرا کیفیت چشم تو کافی است	قناعت گر یادا می بساحه

(١٧٨)

غریبی سخت مرا دلگیر داره	فلک بر گردنم زنجیر داره
فلک از گردنم زنجیر وردار	که غربت خاک دامن گیر داره

(١٧٩)

دلم مبل گل باغ نه دیره	سراسر سینه ام داغ نه دیره
[illegible] لاله واران دل که شاد	دم لاله هم داغ نه دیره

(١٨٠)

[illegible] مووینم [illegible] *	[illegible] هرگز نگیره [illegible]
[illegible] [illegible] حون [illegible]	[illegible] یک [illegible] آرام بی *

(١٨١)

هران دلبر که چشم مست داره	هزاران خون می [illegible] داره
میان عاشقان [illegible] ماه [illegible]	[illegible] من بلند و پست داره

(١٨٢)

سحر گاهان خان بلبلانه *	باد روی برنور گلانه *
[illegible] آخر [illegible]	از در [illegible] سوه دلانه *

(١٨٣)

[illegible] مثل مو دلسوته *	[illegible] سوزغم [illegible] *
[illegible] ره سال مو [illegible]	که این زخم [illegible] *

(١٨٤)

غم درد دل موی [illegible] *	[illegible]
[illegible] دست وباروی [illegible]	اگر [illegible]

(١٨٥)

دل موداید [illegible] *	[illegible] درد و [illegible] *
[illegible] که جرا [illegible]	[illegible]

(١٨٦)

زغم جان در تنم در گرو داره	[illegible]
داره اختیاری ارچه [illegible]	[illegible]

(١٨٧)

[illegible] جای ته ای یار دلخواه	[illegible]
همه جاهای [illegible] باغش	[illegible]

(١٨٨)

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

(١٨٩)

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

(١٩٠)

دل از مهرت [illegible] ارزه	[illegible] که مهرته [illegible]
گریبان هر که از دست کره چاك	یك عالم گریان [illegible]

(۱۹۱)

دل مو تیر نه دلبر نگیره   بجای جوهری جوهر نگیره
دل مو سونه و مهر ته ادر   نی تا سوته آذر در نگیره

(۱۹۲)

سرم سودای گیسوی ته داره   دلم مهر مه روی ته داره
اگر چشمم بپاه تو گریان   عطر برطاق ابروی ته داره

(۱۹۳)

دلی دیره چو مرغ پاشکسته   چو کشتی بر لب دریا نشسته
همه گوین که طاهر تار بنواز   صدا چون میدهد تار گسسته

(۱۹۴)

زبانم لوط و عریانم که کرده   چو ره خلاد و بیدانم که کرده
سه خنجر که تاسه کمچوك   صنم عشق برجانم چه کرده

(۱۹۵)

وایه پیر و برنانم نمانده   مثل نونش و واوانم نمانده
سو واحن بوره آلالهٔ چن   مجسم چون که بیانم نمانده

(۱۹۶)

دو چشمم راته چون بالا کشی نه   الاله غمم از سروا [illegible]
اگر لیلی برسه حال مجنون   نظر اورا سوی صحراکشی [illegible]

(۱۹۷)

مرا صفت زمان آذر براره   ز بیکر منت جاکستر براره
حال مهرت از دل گر ببرن   هزاران شاخ هرسو سربراره

(۱۹۸)

درخت غم بجانم کرده ریشه   بدرگاه خدا نالم همیشه
عزیزان قدر یکدیگر بدونید   اجل سنگ است و آدم مثل شیشه

(۱۹۹)

بلا رمزی ز بلای ه باته   [illegible]
صورت آفریم این گناه د   [illegible]

(۲۰۰)

گره رای وره خوای هرای   [illegible]
وره برسر می الوند و صمد   [illegible]

(۲۰۱)

ار ان ووری که مارالهر بدی   [illegible]
صداو صدا بحق [illegible]   [illegible]

(۲۰۲)

[illegible]

(۲۰۳)

[illegible]

(۲۰۴)

[illegible]

---

(۲۰۱) نسخه هرن [illegible]

(۲۰۲) نسخه هرن خوانی سه مصراع رو بو [illegible] سه حضی زصحرای دل [illegible]

(۲۰۳) نسخه هرن مصراع اول مو آن شمم مصراع [illegible] اشکش داین بی مصراع چهاره ز به شامه چون سه حضی مصراع چهاره . . . وور ه جبین ی

(۲۰۴) نسخه هرن بهار آبو بهر باغی کی بی [illegible] شاخی

(٢٠٥)

دلت ای سنگدل بر ما بسوجی — عجب بود اگر مارا بسوجی
بسوجم تا بسوجانم دلت را — در آذر چوب تر تنها نسوجی

(٢٠٦)

ی به اشکم ز مژگان تر آئی — ی نه بحل جبانم بی بر آئی
ی به در کنج تنهائی همه روز — شبم تا که عمره بر سر آئی

(٢٠٧)

[illegible] که الله بارشان بی — که همو مل هواته کارشان بی
خوشا آنان که دائم در بدوند — بهشت جاودان [illegible]

(٢٠٨)

الاله کوهساران هفته بی • — بنفشه جو کناران هفته بی •
منادی میکره شهرو بشهرو — وفای گلعذاران هفته بی •

---

(٢٠٥) نسخه هرن مصراع اول بر ما بسوجه مصراع ثانی عجب بوه اگر مارا بسوجه مصراع سیم بسوجم [illegible] بسوجونه ... مصراع چهاره در آتش چوب تر [illegible]

(٢٠٦) نسخه خطی مصراع سیم و چهارم [illegible] همه [illegible] شبم تا [illegible]

نسخه هرن [illegible]

(٢٠٧) نسخه هرن بارشون بی مصراع ثانی همدو .. کارشون بی مصراع سیم [illegible] مصراع چهارم [illegible] ارشون بی

(٢٠٨) نسخه خطی مصراع سیم منادی میکرو .. آشکه مصراع دو نوشته مصراع سیم منادی میکره شهران شهران

نسخه هرن مصراع اول الاله کوهساران ... مصراع ثانی بنوشته جوکنارون .. مصراع چهاره وفای گلعذارون

(٢٠٩)

[illegible] — [illegible]
اگر جشمان نکردی دیده بانی — چه دانستی دله جون [illegible]

(٢١٠)

کنشان گر زاری از [illegible] ترسی — [illegible]
[illegible] از کس مو ترسه — [illegible]

(٢١١)

هر آن باغی که جنش سر بلند بی — مداماش [illegible]
[illegible] کندش از بیخ و از بی — [illegible]

(٢١٢)

[illegible]

---

(٢٠٩) نسخه هرن [illegible]

نسخه خطی [illegible]

[illegible]

(٢١٠) [illegible]

نسخه هرن [illegible]

(٢١١) نسخه هرن هرون [illegible]

(٢١٣)

...راز خارو خسك بى   كدارت بر سر چرخ و فلك بى
گر از دستت برآيد پوست ارتن   بر آور تا كه بارت كمترك بى

(٢١٤)

شو تار و بيابان پرورك بى   همه صحرا پراز خارو خسك بى
باشد امبرين ده روشنائى   خوشا آنكس كه بارش كمترك بى

(٢١٥)

مسلسل زلف بر رو ريته دیری   گل و سنبل بهم آميته دیری
پريشان چون كرى آن تار زلفان   بهر تارى دلى آويته دیری

(٢١٦)

...ارسه بالا دلربائى   ...كى سرمه چشمان سرمسائى
...مشكين دو گيسو ...   سو واجى كه سرگردان چرائى

---

(٢١٣) نسخه هرن ...

آتشكده مصراع ...

(٢١٥) هرن مصراع سم ...

آتشكده قوافى در سه مصراع (دارى)

(٢١٦) هرن نه كت ارسه چشون سرمساية نه كت بالسه بالا دلرباية نه كت مشكين گيسو درقفايه ایواجى كه سرگردون چرايه

آتشكده ... سرمسائى ... بازسه بالا دلربائى ... سرگردان چرائى .

(٢١٧)

اگر درده يكى بودى چه بودى   اگر غم اندكى بودى چه بودى
ببالينم حبيبى يا طبيبى   ازين هر دو يكى بودى چه بودى

(٢١٨)

دو چشمانت پياله پر ز مى بى   دو زلفانت خراج ملك رى بى
همى وعده كرى امروز و فردا   نشونم مو كه فرداى تو كى بى

(٢١٩)

دلم بى عندليب خوش نوائى   كه مينالد ز غم هر صبحگاهى
بشاخ گل سحر بلبل همى گفت   كه اى گل بيوفائى بى وفائى

(٢٢٠)

بار زلفت چرا بر لاله دیری   برگس را ناز در دنباله دیری
سرى روزى بچشمم درببارى   كه درسر ناز چندين ساله دیری

(٢٢١)

مورا نه فكر سودائى نه سودى   نه در دل فكر بهبودى نه بودى
بخواهم مو كنار و چشمه ساران   كه هر چشمم هزاران زنده رودى

(٢٢٢)

نگارينا دل و جانم نه دارى   همه پيدا و پنهانم نه دارى
ندونم كه اين درد از كه داره   همى دونم كه درمانم نه دارى

---

(٢١٧) نسخه هرن مصراع ثانى وگر غم ... مصراع سيم بالين سم با طبيبم مصراع چهارم ازين دو گر يكى

(٢٢٢) نسخه هرن و رياض مصراع اول جانم نه دیری مصراع سيم نشونم مو كه اين درد ار كه دیره مصراع چهارم همى دونم كه درمانم نه دیری

(٢٢٣)

غم عالم نصیب جان ما بی * بدرد ما فراغت کیمیا بی *
رسد آخر بدرمان درد هرکس دل مای که درمانش بلا بی *

(٢٢٤)

مدامم دل بر آتش دیده تر بی اساس چشم از خون جگر بی
نه که هرگز سوته جانت از غیر کجا از سوته جانات خبر بی

(٦٢٥)

هابوم سر نوهم وطن بی سر عالم کرم هرجا چمن بی
به خون دیره مون دیره مسامون ده مردن برو بالم کفن بی

(٢٢٦)

جهان بی وفا زندان ما بی خار غم نصیب دامان ما بی
صبر ایوب و محنتهای یعقوب همه گوئی نصیب جان ما بی

(٢٢٧)

همه بد هم نامد بی بی مدامم درد هجرانت زبی بی
مرا سوز و گدازه تا قیامت خدا دونه قیامت تا بکی بی

---

(٢٢٣) نسخه هرن غم‌دوران . . . ز درد ما رسه‌آخر بدرمون-
دل مای که درمونش فنا بی

(٢٢٤) نسخه هرن ملالم دل بر آذر هم چشم بر او
موبت زندگی بابه بی ازمرك
ترا گر بر سر خاکم گذر بی

(٢٢٧) ریاض مالبفن دلم مصراع سیم مرا سوزت گداخه .
مصراع چهاره خدا ذو بو . . .

نسخه هرن مصراع چهاره خدا ذونو قیامت را که کی بی

آتشکده بد بد نم

(٢٢٨)

چه خوش بی وصلت آمشمك بی مرا وصل تو آزاد [illegible]
وحسرت ای بت شیرین جلاك دما ده دست هم [illegible]

(٢٢٩)

خرم آن دل که از غم بهره‌ور بی بآن دل وای کز [illegible]
سازار محبت خد رایج * کسی داره دروش سو [illegible]

(٢٣٠)

روزه از شوشوه او روز بیری [illegible]
شو و روز از فراقت نالة مو [illegible]

(٢٣١)

سور آیین جهره‌ات افروه زری [illegible]
ز حه خال رخت دوئی سیاهه [illegible]

(٢٣٢)

[illegible] اگر [illegible]
[illegible]

(٢٣٣)

هزاران لاله کوین درجهان بی همه [illegible]
الاله‌خوه که خوشر نك است وخوشو [illegible]

(٢٣٤)

شوه از شاه بلدا تیره تر بی درد [illegible]
همه دردا رسن آخر [illegible]

---

(٢٣١) نسخه هرن و ریاض مصراع ثانی دلم از تیر عشقت

(۲۳۵)

شوی کان نازنینم از در آئی گذشته عمر آشو ز سر آئی
همه شو دیده مو تا سحرگاه بود بر راه ته تا خود بر آئی

(۲۳۶)

بی مرگ نکویان گل نروئی دگر روئی به رنگش بی به بوئی
ز خود رو هیچ حاصل برنخیزه بجز بدنامی و بی آبروئی

(۲۳۷)

وری جون موره امر بونة بی به جون مو غم بدل اندوهٔ بی
بجر شمع بالین همدمی نیست که بار سونه دل دل سونة بی

(۲۳۸)

سر واهن شبنم تا به آئی در شدی بروی موکتائی *
آیه روزی روز مو شبنی توبی تا چه سعه بیوفائی *

(۲۳۹)

ز شورانگیزی چرخ و فنت بی که دایم دیدهٔ مو [illegible]
[illegible]

(۲۴۰)

[illegible]

---

(۲۳۹) نسخه هرن [illegible]
[illegible] دایم چشم زخم بردت بی
[illegible] لان و اشکم تا صدت بی
(۲۴۰) نسخه هرن [illegible]

(۲۴۱)

دمت در عصه آزارم جرائی کلم کر نیشی حارم جرائی
نه که باری ز دوشم برنداری میان بار سر بارم جرائی *

(۲۴۲)

مرای محنت دل غوصه ور بی مرا داغ فراقت بر جگر بی
بچشم قطره های اشک خونین نوکونی لاله باغ عطر بی *

(۲۴۳)

دل نازک مثال شیشه ام بی اگر آهی کشم اندیشه ام بی *
سرشکم گر بود خونین عجب نی مو آن داره که در خون ریشه ام بی

(۲۴۴)

صاموم صاموم چه جا بی [illegible]
[illegible] یکسر رونم تا بشیراز [illegible]

(۲۴۵)

[illegible]

(۲۴۶)

[illegible]

(۲۴۷)

[illegible]

---

(۲۴۳) نسخه هرن [illegible]
نسخه ز [illegible]
(۲۴۴) نسخه هرن [illegible]

(٢٤٨)

[illegible] شو ی تو سره برهاش آی — [illegible] حو ی از اسعوام [illegible]
شو همران‌های اشکم از جشه — [illegible]

(٢٤٩)

[illegible] — [illegible] مو [illegible]
[illegible] — دیگر در کوهساران گل [illegible]

(٢٥٠)

[illegible] — هر که دردی نداره مردن [illegible]
[illegible] — ذره ذره باش سوتن اول

(٢٥١)

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(٢٥٢)

[illegible] — از این گردش که داری ریگردی
[illegible] — [illegible] که داری کی نه‌مردی

(٢٥٣)

[illegible] — [illegible] جش [illegible] کرحان ی
[illegible] — [illegible] روزی رسان ی

(٢٥٤)

[illegible] — مگر برورده باد بهاری ◆
[illegible] گردی نکوه‌ودشت و صحرا — [illegible] که نداره اختیاری ◆

(٢٥٥)

ببداری [illegible] خوشره ی — سره جوکوی میدان خوشره‌ی
هو گلعن تار و تاریکه [illegible] — کمسان بی‌نه‌زدان خوشره ی

(٢٥٦)

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(٢٥٧)

[illegible] که بوشم نی بشم حرانی — [illegible]
[illegible] که مرهم نی رش دله را — [illegible]

(٢٥٨)

مو آن [illegible] باره همدای — لاله در کوه [illegible]
[illegible] خود بره کوهان نکوهان — [illegible] خود [illegible]

(٢٥٩)

[illegible] دایم و بار غصه هم ی — جو موحت [illegible]
مو هرگز از غم آزادی [illegible] — [illegible]

(٢٦٠)

عزیزا مردی از نامردانی ◆ — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(٢٦١)

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] دلی [illegible]

(٢٦٢)

رحوی از حیا حوی دبعدبری — [illegible]
ز جادوئی در آن جاه زنخدان — [illegible]

(٢٦٣)

در اشکم بدامان رینه اول — خون دلم ز چشمان ریه اوف
نکس حرفی ز حورت واپواهم — که حرف حوربهان ریه اول

(٢٦٤)

زنم از هجر یاری گنج و پیچی — خوانم آوه از چشمان ربحی

هرکه را ز دلش واجه ببرده — باز دیوانگی بود بازیچی

(٢٦٥)

دل تو کی ز حالم باخبر بی — کجا رحمت باین خونین جگر بی

به که خونین جگر هرگز نبودی — کی از خونین جگرها باخبر بی

(٢٦٦)

شوم تاریک و روزم تیره تر بی — دلم آشفته از زیر و زبر بی

ز مژگان خدنگش خورده‌ام تیر — که ناسورش بهر دم تازه تر بی

(٢٦٧)

کسی که ره به بیدادم ره نی — خبر بر سرو آزاده بره ی

اگر خوبرویان جمع گردند — کسی که یادت از یاده ره ی

(٢٦٨)

صدای دل ز مو بستان بزاری — بی آیه ز مو بیمار داری

بیبوسم لب لعلت بخوانم — چرا تشنه است با این آبداری

(٢٦٩)

اگر ما مهربانم مهربان بی — چرا از دیدگانم خون روان بی

اگر دلبر مو دلدار مو بی — چرا درتن مرا نه دل نه جان بی

(٢٧٠)

سوی باغ و بستان لاله وا بی — همه مو ها مثال ژاله وا بی

دگر سوی خراسان کاروان را — رهانم مو سوی بنگاله وا بی

(٢٧١)

صدای دلبری دل مبتلا بی — که هجرانش بلا وصلش بلا بی

در این ویرانه جز دلخون ندیده — دلم گوئی که دشت کربلا بی

(٢٧٢)

غم اندر سینهٔ مو خانه دیری — چو ویرانه که بوم [illegible]

مگر اندر دل مسکین مو [illegible] — ازاین غم هرچه در [illegible]

(٢٧٣)

الهی ای فلک چون موزبون شی — دلت همچون دل مو غرق خون شی

اگر یک لحظه‌ام بی غم ببینی — چنین دونم گرین غم سرنگون شی

(٢٧٤)

هرآن کالوده دامان مو شانی — دامان از هر دو عالم [illegible]

اشک خونین باشم از راه الوهد — تا که دلبر باشم [illegible]

(٢٧٥)

دنیا جوان بی و مرده‌مهمان بی — امروز لاله بی و فردا خزان بی

سه چال کن نامش نهن گور — سو واحد که اینت خانمان بی

(٢٧٦)

مو هر شام و سحر گریم بکوئی — که جاری گردد از هر گوشه جوئی

سوی سجاده اندر باغ وصلت — هر آنچه لاله کاره [illegible]

(٢٧٧)

ز دل بیرون بیجنم ناله‌هائی — [illegible]

شوی تا که مو خوابت نوبیم — بچشم مو بخشم لاله [illegible]

(٢٧٨)

شوی تا که گرانکم دیده تر بی — روزی تا که جوبیم جگری

مو و روحم رود با ناله و سوز — تو خوش [illegible] جان خوش خبری

(٢٧٩)

سحرگاهان که بلبل بر گل آئی — اشک چشمم بدامان گل [illegible]

روم در پای گل افغان کرم سر — که هر سو نه دلی [illegible]

(٢٦٤)

زمم از بهر یاری کج و ویجی   شوام آوه از چشان ریجی
هر که را ز دلش واجه سرده   باز دیوانگی بود باز کجی *

(٢٦٥)

دل تو کی و عالم یا سر ی   کما رحت باین خوبی جگر ی
ه که خوبی جگر هرگز نبودی   ی از خوبین جگرها باخری

(٢٦٦)

شوه تاریك و رووه تیره تر ی   حت آشفته اه دیر و دور ی
ره کس عدنکش خوردماه تیر   که ماسورش بهر ده باره تری

(٢٦٧)

کسی که ره ه مدادم ره ی   حر ر سرو آواده ره ی
ه خوروهان جمع گردند *   کسی که عادت از عاده ره ی

(٢٦٨)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(٢٦٩)

[illegible]   جرا از دیدگانم خون روان ی
[illegible]   جرا دردی مرا بعض معان ی

(٢٧٠)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(٢٧١)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(٢٧٢)

هم اندر سینهٔ مو جاه دری   [illegible]
ملك اندر دل مسکن مو ه   [illegible]

(٢٧٣)

الهی ای‌مشجون موزون شی   [illegible]
اگر یك لحظه‌ام بی غم نسی   [illegible]

(٢٧٤)

هران کالوده دامان مو شای   [illegible]
اشك خونین باشم از راه الوده   [illegible]

(٢٧٥)

دبا جوان ی و مرده‌مهمان ی   [illegible]
سه جال کس باشش بعن گود   [illegible]

(٢٧٦)

مو هر شام و سحر گریم بکونی   [illegible]
موی سجده اندر باغ وصلت   [illegible]

(٢٧٧)

ز دل بیرون بیمم ناله‌ئی   [illegible]
شوی باید که مو حوات بوسه   [illegible]

(٢٧٨)

شوی باید گراشکم دیده تر ی   روری باید که حون ... ی
سو و روجم رود با ناله و سوز   وجوش ... موسیقی

(٢٧٩)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۲۸۰)

سراسر مال دنیا سونی بی — مخر از مال دنیا دونی بی

غم و دردی که داری بردن امروز — برای روز حشر اندوتی بی

(۲۸۱)

دنیا هیچکس کی ماندی بی — که دامان بر جهان افشاندی بی

متی لاتقنطوا سوانی عزیزم — مگر با و بلانا خواندی بی

(۲۸۲)

دل مو ز آتش غم سونی بی — جانم سوز عشق افزونی بی

گره تا کرده رشته در کفها — شاهان و گدایان دونی بی

(۲۸۳)

هر که دردی نداره مرده اولی — دل بی درد عشق افسرده اولی

سحر بلبل زه آوا نگلن * — که هر که عشق نداره مرده اولی

(۲۸۴)

دل از دست غمت زیر و زری بی — دو چشمام پر از خون جگر بی

هر آن یار عزیزش ناز وری بی — دلش پر غصه جانش پر شرری

(۲۸۵)

چه واجم هر چه واجم واته شان بی — سخن اوریش و از کم واته شان بی

هریا مو شدم گوهر بر آرم — هر آن گوهر که دیمه واته شان بی

(۲۸۶)

شو نارت نو بیم جواهش ازی — شده کون و مکان از خلقت حی

حقیقت شو از ظاهر که گردید — بیك کن حقت کون و مکان طی

(۲۸۷)

ز مشك چین سیه تر سلت بی — هزاران دل شده کاکلت بی

باشد ناله ام را در دلت راه — ز خارا سخت تر گویا دلت بی

(۲۸۸)

زمان لاله زاران هفته بی * — که فصل نوبهاران هفته بی *

غنیمت دان وصال یار جانی — که وصل روی یاران هفته بی

(۲۸۹)

[illegible]

(۲۹۰)

[illegible]

(۲۹۱)

[illegible]

(۲۹۲)

[illegible]

(۲۹۳)

[illegible]

(۲۹۴)

نگار تازه خیز مو کجائی * — چشمان سرمه ریز مو کجائی

نفس بر سینه ظاهر رسیده * — دم مردن عزیز مو کجائی

(۲۹۵)

دحور این جهرمات افروزی — تیر عشقت بجانم روته زی

مرا اختر بود خال سیاهت — ز مو یارا که اختر سوته زی

(۲۹۶)

مرا دیوانه و شیدا نه دیری — مرا سرگشته و رسوا نه دیری

سیه موم دلم دارد کجا جای — همنونم که در وی جا نه دیری

تغزل

[illegible] چون تو دلبرسته / مرا با همچو سوزه گرفته

تو ان سوزه دل اش مراسه / که روزخ جزوی ازها کسترسته

که جور مخوانده ی نه کوئی / که درین هرسر تو سحر سته

حدا از تو جسمو جور و صوی / اگر خرسند کرده کفرسته

ی از امر شهه مجری [illegible] / که این زولنه توهر امبرسته

ز ناله هه الماس روئی [illegible] / هه جارو سبت در سرسته

خوشم گر سرانداز صد بار / زور و مدور و سوران برسته

[illegible] / یکی بی سایه نعل بی برسته

[illegible] / یکی ز مرده تن بیتو فرسته

[illegible] / یکی بر کمه مرغ بی برسته

[illegible] / که حسرت ساه و زحت برسته

[illegible] / درا این کشور زهر کم کفرسته

[illegible] / که از سوز جگر خنا گرسته

[illegible] / تو بیداری چو مع در آذرسته

[illegible] / که روز از روز دیگر بدترسته

[illegible] / چو صعل بی بدر بی مادرسته

[illegible] / مسلمان مؤمن امر کافرسته

[illegible] / شهر دل یکی صورت برسته

اگر روزی دو صد بارت بوسه / [illegible]

زمان بهوی را [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومنه ـ غزل

[illegible] / [illegible]

دل از لاله رویان داغ دیده / [illegible]

رخش تا زنده در دل جوه از مه / [illegible]

تو آن سحر و چشم تیر خورده / [illegible]

هر صورت [illegible] / [illegible]

درین آمد [illegible] / [illegible]

هه سوجه هه سوجه [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

وله ـ ایضا

دلا در عشق تو صد بحر [illegible] / [illegible]

[illegible] آن [illegible] / [illegible]

دلم سوجه ز [illegible] / [illegible]

مو آن عودم میان آتشستان
که این نه آسمانها بگرستم
شد از سال غم و ماتم دلم خون
چهره خوشتر از بلو فرستم
در این الاله در کویش جو گلشن
سماغ دل جو سوزان اخگرستم
نه زور ستم که با دشمن ستیزه
نه پر دوستان سیم و زرستم
ز دوران گرچه بربی جام عیشم
ولی بی دوست خونین ساغرستم
جرعدام دربن مرو و دربن کشت
که مرغ خو گر باغ و برستم
سم طاهر که از عشق نکویان
دل لبریز خون اخمر رستم

ایضا ـ له

مو آن مسکین نمرو بی پرستم
مو آن سوزنده شمع بی پرستم
همه در آشیان دیرم نشمن
در این ویرانه مرغ بی پرستم
بدین مردانگی هستم جهان خوار
نه بیماری که بر سر بستر ستم
دلا تا مرده آسایش نجی
که مو تا جان بدادم وارستم
دل ار الاله رو من سونه دیرم
ار ایشان در ولک جان منفرستم
مو از روز اول طاهر زاده
از آن رو نام ما طاهرستم

این سه رباعی فقط در نسخه هرن صفحات ۳۰ و ۳۴ و ۵۸ یافت شد . نسخه اصلیه هیچ وزن رباعی ندارد و تمام دوبیتی است و گرچه ذوق سلیم حکم است که این سه رباعی فرسنگها از سبک بابا طاهر دور است ولی برای اینکه چیزی فرو گذار نشود ضبط گردید

(۱)

دی اسب مرا گفت که در این چه شک است
کاصطبل تو از زاویهای فلک است *
نه آب در آن نه سبزه نه کاه و جو
این جای ستور نیست جای ملک است

(۲)

کار همه ناله و خروش است امشب
نه صبر پدید است و نه هوش است امشب
دوشم خوش بود ساعتی بیداری *
امروز خوش دل دوش است امشب

(۳)

در دست اجل که هست درمان اورا
بر شاه و وزیر هست فرمان اورا
شاهی که بحکم خویش فرمان میبرد
امروز همی خورند ... او را *

فرهنگ

لغات و مصطلحات

لغه	معنی	لغه	معنی
شدو	شتاب	شه	شوم (بروم)
شمرب	شمرد	شه	شویم (برویم)
اسمرنه	شمر	بالانه	بالاست
وروبه	اوروجه	سوسه	سفته
آمسه	آمسجه	[illegible]	[illegible]
بدوبه	بدوجه	[illegible]	[illegible]
اون	آن	[illegible]	بود
اونه	آوججه	بوه	بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برابوم	بارایم	[illegible]	[illegible]
برابو	[illegible]	چربه	چراهست
بستون	بستان	چره	چرد
بسزه	بستره	چشمون	چشمان
[illegible]	[illegible]	چمون	چنان

لغه	معنی	لغه	معنی
حوون	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوره	حورد	بلفون	[illegible]
حون	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوبن	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درمون	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
داون	دلان	[illegible]	[illegible]
در	در (درجی)	[illegible]	[illegible]
[illegible]	دو	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	معنی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	کرده	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

(کلمات قصار باباطاهر)

[illegible] در نزد عرفا و حکما [illegible] داشته و چندین [illegible]

[illegible] (۱۳۲۹) [illegible]

[illegible]

که علاوه بر مآخذ [illegible]

[illegible] به این دیوان کرامها حسن استقبال [illegible] در طبع ثانی با یکی از شروح چهار کانه [illegible] چهار شرح انتخاب میشود بطبع خواهد رسید

[illegible] و [illegible] باب [illegible] و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب الاول

[illegible]

(١) [illegible]

(٢) [illegible]

(٣) [illegible]

(٤) [illegible]

(٥) [illegible]

(٦) الخروج من العلم جهل والثبات مع العلم ضعف والمعرفة بالعلم توحيد

(٧) العلم بالمعرفة معرفة وبذات المعروف كفر

(٨) العلم حبس الظاهر والمشاهدة حبس الباطن

(٩) [illegible] في حبس العلم فلا [illegible]

(١٠) العلم قيد المودة وحبس الحق فمن اطلقه بغير علم فقد خرج من المودة واستعمل الحر[illegible]

(١١) العلم موكل بالكلام و الوجد موكل بالخرس

(١٢) العلم تطريق والوجد تفريق والحقيقة تحريق

(١٣) العلم تجريب والوجد تخريب والحقيقة [illegible]

(١٤) للعلم حرقة و للوجد حرقة و للحقيقة حرقة فمن احرقه العلم وقف و من احرقه الوجد [illegible] ومن احرقه الحقيقة [illegible]

(١٥) العلم نار الله والوجد نور الله فمن خالف العلم احرقه النار ومن خالف الوجد غيره النور

(١٦) [illegible]

(١٧) [illegible]

(١٨) [illegible] والحق بنفي الاثر

(١٩) [illegible]

(٢٠) [illegible] حقيقة و بالمعرفة وجود من [illegible]

(٢١) [illegible] في وسط البحر [illegible] لا غرق فطلبت الخلاص [illegible]

(٢٢) العلم [illegible]

(٢٣) [illegible]

(٢٤) [illegible]

(٢٥) [illegible]

(٢٦) [illegible] لحق و [illegible]
المجيب بداعي الحق

(٢٧) العلم وصول والحقيقة اصول والحق [illegible]
[illegible] الحقيقة
[illegible] رؤيه
[illegible] من [illegible]
[illegible] (٢٨) [illegible] العلم بموافقه
الحقيقة رجحان و قبول العلم بموافقة النفس خسران

الباب الثانى فى المعرفة

(٢٩) العلم قيد المريد ومفتاح العالم

(٣٠) [illegible] المعرفة [illegible] العلم [illegible]
لايغفل بالعلم ولا ينزل الى الجهل (٣١) العلم بالعلة جهل والجهل
بالمعرفة علم المعرفة وجد التحصيل (٣٢) معرفة
الجهل علم (٣٣) تحير العارف فى وقت نهاته غفلة حاله
ثم الدهشة خروجه من الحال بغير رؤية الحال فهو فى حال
[illegible]
عن حاله واجد لوجوده فاذا بهت العارف فى ميدان الدهشة
صار بلا حال ولا رؤيه وجود ولا انتهاد غيبوبة حال ولا
[illegible] بلا حال
ولا رؤية ولا وجود ذلك نهـاية الدهشة (٣٤) اسباب

[illegible]
حجبه ذات الحقيقة فى معرفة الذات حجاب

(٣٥) معرفة الذات للمعرفة حجاب [illegible]
[illegible] (٣٦) [illegible]
[illegible] (٣٧) [illegible]
(٣٨) [illegible] (٣٩) [illegible]
[illegible] بالمعرفه تصحيح الا [illegible]
اثبات الصفة من حيث الموصوف و [illegible]
(٤٠) كان الله ولا شيئ معه و [illegible]
فوجود الخلق بين حالين دلايل و [illegible] (٤١)
[illegible]
[illegible] بما دعا الخلق اليه [illegible] (٤٢) [illegible]
اثبات الاسم والمعرفة [illegible]
العارفين تقربوا بالموافقة و [illegible]
مفردون و بالصفة [illegible] (٤٣) [illegible]
[illegible]
[illegible] (٤٤) [illegible]
و ضرورة العالم ربه (٤٥) المعرفة [illegible]
[illegible] (٤٦) [illegible] (٤٧)
من ادعى المعرفه جهل و من [illegible]

استسلم فى الامر من عقل من وجد نفسه عاد وجوده فى وقفه جهلا فى معرفته (٤٨) الخروج الى الجهل جحود و الرجوع الى الجهل معرفة (٤٩) آخر العلم جهل و آخر العقل حيرة وآخر المعرفة التسليم (٥٠) ليس من حكم المعرفة الخروج الى الجهل ثم حقيقة المعرفة الرجوع الى الجهل (٥١) من عرفه بمعرفة نفسه استثقله فى طريق المعرفه و من عرفه بفطرته اختبره بغرام بلائه ومن عرفه بعزته حبسه بزاجر عزته (٥٢) اهل العقول اهل الدرجات و اهل العلوم اهل الفضائل والحسنات و اهل المعرفة اهل الحرمة و الكرامات (٥٣) لايعرف طريق المعرفة الامن سلك طريق الانكار ولا يعرف طريق العلم الا من سلك طريق الجهل (٥٤) من عرف العبرة من الحسد و ذكر النعمة من التذكية والاخلاص من الغيرة فهو عارف (٥٥) من عرف رجوعه الى الحق لم يضره الوسواس (٥٦) اول بدايات اهل المعرفة تحقيق خواطر القلوب و عوارض الاسرار و مطالبة خفى الحظ بمعرفة خفاء السر و غلبة غيرة الوجود حتى يكون المعرفة محيطا بالجميع

الباب الثالث فى الالهام و الفراسة

(٥٧) معرفة الالهام بعلم الالهام (٥٨) من عرف

[illegible] من [illegible] و اللمة من الهجس (٥٩) الوسوسة [illegible] والللمة لموافقة العلم و [illegible] لموافقة الحق [illegible] (٦٠) [illegible] (٦١) [illegible] (٦٢) [illegible]

[illegible]

(٦٣) [illegible] (٦٤) [illegible] (٦٥) [illegible]

(٦٦) [illegible]

(٦٧) [illegible]

لها دليل الطمئينة الى الارض و ذلك فعل النفس و
[illegible] و
ذلك فعل الروح (٦٨) حقيقة النفس لا تعرف بالعلم
و لا تعرف بالوجد بل تعرف منها الاخلاق (٦٩) خلق الله
النفس فجعل لها اخلاق من اخلاق جميع الحيوان فلها خلق
من اخلاق الملائكة ولها خلق من اخلاق الشياطين وخلق من
اخلاق الوحش و خلق من اخلاق السباع و البهيمة
[illegible] (٧٠) جبلت النفس على محبة
[illegible] (٧١) [illegible] نفسه متكلا لم يسلم من الكبر من
لا يرى لنفسه متكلا فهو متواضع (٧٢) ارى قناديل تظهر من
[illegible]
عنه تهيج من [illegible] و ذلك كلها ما ظهرت من نفس النفس
ولا يعرف عدد اخلاقها و هى ما وصفت (٧٣) الهوى زناد
[illegible] اتقدت بالهوى و القلب
[illegible] لعجز عن تعريفهم
(٧٤) [illegible]
[illegible] حقيقة من
ذلك [illegible]

الباب الخامس فى الدنيى و العقبى

(٧٥) [illegible]
تدعى الى الاصل والاصل يدعى الى الهلاك كل ما دعى منك
وشغلك عن الحق فهو دنياك (٧٦) قبول الحق بمشاهدة
النفس دنيا و رد الحقيقة بعبوبة النفس أخرة (٧٧)
كل ما دنا من النفس بعينها فهو دنيا (٧٨) [illegible]
الاخرة و الاخرة رهن الحقيقة (٧٩) [illegible]
ظلمة الدنيا وظلمة النفوس فذهاب ظلمة الدنيا [illegible]
ظلمة النفوس بالوجد (٨٠) [illegible]
[illegible] (٨١) [illegible]
لا يشعرون دون الدنيا آخرة الموقفة والاخرة صراط [illegible]
وجنة ونار و صراط الصوفية فى الدنيا طريقهم [illegible]
[illegible]
[illegible] (٨٢) [illegible]
[illegible] (٨٣) [illegible]
[illegible] (٨٤) [illegible]
[illegible]

(٨٥) الدنيا قنطرة الاخرة وجدت نعيم الدنيا والاخرة في نفس ووجدت مرارة الدنيا والاخرة في نفس

الباب السادس في الرسم والحقيقة

(٨٦) الحقيقة المشاهدة بعد علم اليقين (٨٧) الحقيقة مقدمة الحق الدخول في الحقيقة بالخروج من الحقيقة [illegible] خروج من الحقيقة بالدخول في الحقيقة (٨٨) الحقيقة [illegible] ثبات الرسم للرسم بالحق حقيقة ووجدت الحقائق وان كانت بالحق لادراك الرسم الرسمية رسومه [illegible] الحقائق نابت عن الرسوم لخلوص الالهية وعن الجبروتية و ابانة الربوبية

الباب السابع في الاشارة والوجد

(٨٩) الاشارة الى حقيقة المعرفة كفر والى المعرفة جحود [illegible] حقيقة شرك (٩٠) اللحظات مقرونة بالامتحان والخطرات مقرونة بالافتتان والاشارات مقرونة بالبليات (٩١) من اشار الى الحق بالعلم سلم ومن اشار اليه بالمعرفة افناه حقائق العبوديه من اشار الى الحق بالعلم ظهر ومن اشار اليه بالمعرفة كفر فهلاك اهل الاشارة من وجهين

في الاشارة الى المفهوم قبل الاشارة وفي الاشارة الى المجهول بعد الاشارة الاشارة الى البعد جهل والى القرب فلة معرفة الاشارة الى الحق شرك والى الحقيقة تهلكة والى [illegible] حجاب والى القرب بعد (٩٢) العلم حجاب [illegible] خلقه موكل بالاشارة | ٩٣ | الاشارة ما نفى العبارة فاذا جاء العبارة خفي | ٩٤ | الاشارة بالعلم فعل الصالحين و [illegible] فعل المريدين والاشارة بالحق فعل المرادين [illegible] فعل العارفين | ٩٥ | الاشارة بالمعقول تحير وبالمفهوم دهشة و بالمعلوم بهتة

| ٩٦ | الوجد فقدان الموجودات ووجود المفقودات | ٩٧ | حرام على كل قلب وجد روح المشاهدة و حضور المؤانسة ومرارة المفارقة ان يزول عنه الوجد او يفارقه القلق او يخلو من الغرق | ٩٨ | من غيره العلم تجاوز حركاته حد العلم ومن غيره الوجد صار [illegible] | ٩٩ | من [illegible] وصل الى [illegible] ومن ركب البحر تعرض للتلف والغرق قال الله تعالى [illegible] الضر في البحر ضل من تدعون الا اياه و من وقع في البحر شهد الغرق والتلف قال الله تعالى فاذا خفت عليه فالقيه في [illegible]

(١٠٠) اظهار الوجد شرك و اخفاء الوجد ضعف و الوجد للوجد عطب
(١٠١) من شهد وجده كانت حركاته ممزوجة ومن فنى عن وجده بوجده كانت حركاته صرفة الوجد ليس سكون و لاحركة والسكون مع الوجود قوة والحركة ضعف (١٠٢) حقيقة الوجد لا وصف بعبارة و لا موصوف من حقايقه اشراطه و موارده وحكمه وذاتية الوجد لا ينطق بوصفه (١٠٣) الوجد مصادفة الغيب بالغيب والوجود حضور القلب للوارد و التواجد حركة الواجد بمشاهدة الوجود (١٠٤) الواجد الذى لم يبق عليه من وقته طالب ١٠٥ العلم خدعة والوجد مكر والحقيقة (١٠٦) حجاب العلم تحير و الوجد تذكر والحقيقة تفكر (١٠٧) القرب حال والحال مقرون بالنفس ومعه وجوده (١٠٨) العلم ثبات الحال والوجد فناء الحال فالحال وجد الواجد ورفع الحال موجوده (١٠٩) اكثر غلط الواجدين من روح الهوى وطمأنينة النفوس (١١٠) هلاك الواجدين من رؤية الحسنات

الباب الثامن فى السماع والذكر

(١١١) حقيقة السماع استذكار المجهول السماع رسول غالب و للرسوم جاذب سالب جاه بزعج ماخفى . [illegible]

ويظهر خفيات اسرار المقصود ولا يظهر من ذاته غير علم
(١١٢) السماع من ثلثة اوجه سماع للطبع وسماع للروح وسماع للقلب فسماع الطبع يحن الى الدنيا و زهرتها و [illegible] وسماع الروح يحن فى [illegible] و نعيمها وحبورها وسماع [illegible] يحن فى تلف النفوس وطلب الحقيقة (١١٣) [illegible] وللروح طيبة وللقلب طيبة فطيبة النفس من الهوى [illegible] الروح من العلم وطيبة القلب من الحقيقة (١١٤) [illegible] والنغمة الرقيقة حد من الدنيا الى الاخرة [illegible] الذى لا يعرف منه عراسمه (١١٥) التواجد [illegible] ايقاع القول فوافق الايقاع الايقاع ويكون من موافقة الايقاعين التواجد بالطبيعة (١١٦) دعوة النغمة تقتضى الارواح الدعوة ثلث دعوة العلم و دعوة الحقيقة ودعوة الحق فمن اجاب دعوة العلم عمل ومن اجاب دعوة الحقيقة جد و اخلص ومن اجاب دعوة الحق ترك نفسه وتجرد (١١٧) الاجابات ثلث اجابة العلم بالاستعمال و اجابة الحقيقة بالاشتغال واجابة الحق بالانفصال (١١٨) الحركات من سبعة اوجه حركة طبيعية و [illegible] و حركة روحية و حركة وجدية و حركة قلبية و حركة سرية و حركة غيبية (١١٩) السماع من ثلثة اوجه سماع النفس

و سماع [illegible] الروح و سماع القلب فاما سماع النفس فقرون [illegible] [illegible] [illegible] يؤدى ذلك الى الفسق و اما سماع الروح فقرون بذكر الملكوت و الجنان و تقوية السير الى الاخرة اذالسماع غذاء الروح و يؤدى ذلك الى العلم و اما سماع القلب فقرون بتلف النفوس و ترك الحظوط و يؤدى ذلك الى الحقيقة (١٢٠) احكام السماع مختلفة احوالها و كل حاله من ذلك مرتبة و منزلة فاول ذلك السماع ثم الوجد ثم التواجد فالوجد سابق الاحوال و سابق الاعمال والتواجد حركة بعدما [illegible] [illegible] من [illegible] الوجد والحركات مختلفة و هى تحز [illegible] [illegible] [illegible] عندورد العسة (١٢١) الحركة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] (١٢٢) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هو [illegible] [illegible] الروح و هوالسماع و غداء القلب و هو الذكر (١٢٣) الذكر حيوة القلب (١٢٤) الذكر ثواب الذكر (١٢٥) الذكر مرات الذكر (١٢٦) الذكر النسل (١٢٧) الذكر تقدمة الحق (١٢٨) الذكر مفر الطمع (١٢٩) الذكر وصف العبد فمن ذكره [illegible] [illegible] [illegible] ذكره مشاهدة فوصف القرب فى ذكره و صار ذكره تدرجا فى مشاهدته (١٣٠) من ذكره بالعلم فذكره رسم و من ذكره

بالجهل فذكره حقيقة (١٣١) الذكر بالعلم رسم و بالوجد حقيقة و الذكر الخفى ليس بالعلم ولا بالتوجد (١٣٢) الذكر الخفى الذى يخفى عن القلب (١٣٣) الذكر الخفى فقد اللسان و موافقة الغيب بالغيب (١٣٤) من ذكر الله و رضى بذلك فذكره رسمى (١٣٥) من ذكر الله متذكرا المذكور فذكره حقيقى (١٣٦) الذكر [illegible] و [illegible] استيناس (١٣٧) التذكار الحقيقى [illegible] [illegible] اوقات [illegible] (١٣٨) من ذكره للنوال فمثله مثل الحارس و من ذكره للوصال فمثله مثل العارس مراد الله من جميع العبد [illegible] نفى النسيان و الغفلة فالصلوة مذكرة [illegible] و هو [illegible] العبد فلا يتم التعبد الا بالذكر فقال الله اقم الصلوة لذكرى (١٣٩) من امانه الغفلة احياء الذكر و من امانه الذكر احياء المذكور (١٤٠) الذكر نورالمؤمن و جلاء الصدر و من تعلق بالذكر فقد تعرض للسر و من الف الذكر فقد وقف [illegible] و من ولع بالذكر اوصله الى المذكور (١٤١) الذكر [illegible] الذكر (١٤٢) ذكر الله بالنفس عادة و بالعلم زيادة و بالوجد ارادة و بالحق فلادة (١٤٣) من ذكر الحق كان ذكره للحق موافقة له فى ذكره و رضى بذكره من ذكره (١٤٤) من رضى بالذكر من المذكور اعطى ثواب ذكره و من طلب المذكور

و منع ثواب ذكره صار المذكور بنفسه ثوابا (١٤٥) ذكر الله فرض واجب فمن ذكر الله لواجب فرضه فقد تنكر و من اراد ذكره لحقيقة امره فقد تعذر (١٤٦) البلوى كلها ذكر و العافية ذكر والشدة ذكر والرخاء ذكروحقيقة الذكر نسيان الحظ

الباب التاسع

فى الغفلة والمشاهدة و المراقبة

(١٤٧) نسيان الحظوظ من وجهين من غفلة حق او غفلة غفلة فمن نسى حظه لغلبة حقه رده حقيقة الحق الى الذكر و من نسى حظه من غفلة غفلته رده حقيقة الغفلة الى نسيان حظه مع الله (١٤٨) راس الطغيان الجهل والغفلة و حقائق المعارف كلها الجهل و الغفلة و لجهل بالغفلة كفر و الغفلة عن الجهل توحيد (١٤٩) الغفلة ثلث غفلة الصادقين و غفلة العارفين و غفلة الغافلين فاما غفلة الصادقين فالتعلق بالذكر عن المذكور و اما غفلة العارفين فالرجوع من العزائم الى الرخص و اما غفلة الغافلين فامهال الحق للغافلين (١٥٠) من غفل عن الله ساعة فقد عصاه و من غفل عن نفسه فقد قتله (١٥١) اصل الغفلة الحرمان المشاهدة رؤية بلا وصف (١٥٢)

الحضور رؤية بلا قهر و المشاهدة قهر بلا رؤية (١٥٣) الحركة من المشاهدة شرك (١٥٤) حركة مع المشاهدة شرك نفى الارادة فى المشاهدة كفر (١٥٥) المراقبة حفظ علم المشاهدة المراقبة علم اليقين والمشاهدة عين اليقين (١٥٦) من وجد حد فى المراقبة فالمراقب و كل فى وقته الى نفسه (١٥٧) المشاهدة علم لا الاخبار (١٥٨) من شهد وجوده قبل عدمه تزندق و من شهد وجوده بعد عدمه تحقق (١٥٩) من [illegible] قبل المنعم احسن الله لنعمائه و من شهد المنعم [illegible] احسن الله لمناه (١٦٠) من شهد المعطى [illegible] التوصل و من لم يشتغل بالعطاء كان [illegible] (١٦١) من نظر الى الموجود [illegible] وجوده [illegible] واحده (١٦٢) من [illegible] فى [illegible] فى ترك [illegible] اهلكها و نجى من قتلها (١٦٣) الالتفات من البعد الى القرب كفر وعن القرب الى البعد شرك [illegible] لى العبد توحيد (١٦٤) ملاحظة الاحوال بالاعمال ذنوب المقربين و حسنات الابرار (١٦٥) العوارض كلها امتحان [illegible] منها الاختبار و اللواحظ الامتحان

الباب العاشر

فى الحفظ والارادة والطلب

حفظ السر بالعلم غفلة و بالحقيقة تكلف و بالحق عجز (١٦٦) حفظ القلب من وجهين حافظ و محفوظ فالحافظ راع للحقيقة والمحفوظ راع للغفلة (١٦٧) رعاية الحقيقة للمريدين و رعاية الغفلة للمرادين من كان فى جهده مراعيا للمراد فيه كان جهده على حسنة و من لم يراع المراد فيه فقد خسر الدين (١٦٨) بذل المجهود بغير [illegible] من حملة الخلق (١٦٩) من اراده الله لنواله اراده بنواله فخوله و من اراده الله لوصاله اراده بوصاله و خوله معرفة اتصاله (١٧٠) من اراد الوصول تعلق بالاصول (١٧١) الارادة شارة الثبات مع المراد و التهمة على الثبات و اثبات المراد (١٧٢) من اراد العلم تسلى بالطلب و من اراد الحقيقة تسلى بالعطب و من اراد الحق تسلى بالهرب (١٧٣) اهل الارادة فى الطلب يعيشون واهل الهمة فى الوجود يموتون (١٧٤) من خالف الله فى امره لم يخالفه فى مراده و من خالفه فى مراده وافقه فى مراده به (١٧٥) الاركان الى

العلم فى الارادة عجز المريدين و فى المعرفة قوة العارفين (١٧٦) الموت مقام المريد (١٧٧) من اراد من الحق حظه فى وقته فهو لوقته و وقته حجبه و من اراد الحق فى وقته فوقته له و هو حجب الوقت (١٧٨) ان ادخلنى الله تعالى الجنة بمرادى فويل لى [illegible] المحبين (١٧٩) المريد والمراد فى الاصل و [illegible] (١٨٠) [illegible] محض وجوده (١٨١) من لم يحسن [illegible] بالمطلوب لان وجد المطلوب يقيم الطالب [illegible] (١٨٢) الطلب حجب المطلوب والمطلوب حجب الطالب (١٨٣) السير فى الطرق المجهولة تهلكة (١٨٤) من ظن انه يصل بالاجتهاد فالاجتهاد حجابه و من ظن انه يصل بغير الاجتهاد فالتمنى حجابه (١٨٥) الاجتهاد حقيقة الاختيار و الوجد حقيقة الاختيار و بين الاجتهاد والوجد [illegible] بالاختيار (١٨٦) من طلب الحق لحظه [illegible] من طلبه لحبه و جده بحبه

الباب الحادى عشر

فى النفس والبلاء والاشارة

(١٨٧) محبة النفس بالحقيقة موافقة و ذلك ان

الله تعالى احب اوليائه فابتلاهم فمن احب نفسه ابتلاه
بالمكاره لحقيقة الموافقة (١٨٨) يأتى على اوقات اخرى
فيها عن ذكر الجنة و ذلك لما لدى من نفسي من احتشاشها الى
حظه (١٨٩) اذا حمل العمال يوم القيمة اعمالهم و احتج
على ذلك ثوابهم حملت نفسى لى الله تعالى اسيرة لتنتقم [illegible]
حقا منها لى صبرالله الى مرادى يوم القيمة فقال لى [illegible]
[illegible] عدوى [illegible]
[illegible]
منى فقتلها فانها لا تصلح لرؤيتك. [illegible] استحى من الله ان
اسئله و ذلك مما اعرف من حساسة [illegible]
و عدو الحق و ذا كان يوم القيمة جاءت عدوى [illegible] ها [illegible]
[illegible] لولا مراد الله فى اوليائه بحظهم من الجنة لحرم العارفون
على انفسهم حظ الدنيا والاخرة مما عرفوا من عداوة النفس
(١٩٠) معاداة النفس بالنفس خطاء (١٩١) نفس النفس
[illegible] من عين رؤية موصوفة من غير
[illegible] خاصة العلم وسمها لا يعرف
منها غير اسمها والله تعالى هو العالم بذاتها (١٩٢) البلاء
حرية الحق (١٩٣) البلوى من الحق على ضربين [illegible]
و بغير الواسطة فمن ابتلاه بالواسطة هلك و من ابتلاه [illegible]

الواسطة نجى الا ترى ان آدم ابتلاه بغير الواسطة فحين امره خالف
امره بلا واسطة فقبل الله توبته فكان مبتلا بغير الواسطة واما
ابليس فابتلاه بالواسطة فهلك الى الابد (١٩٤) الضرب
ضربان ضرب بالواسطة وضرب بلا واسطة فالضرب بالواسطة
دليل النجاة والضرب بلا واسطة هلاك الابد (١٩٥) البلوى
من خمسة اوجه بلوى اختبار و بلوى استحقاق و بلوى عقوبة
وبلوى رفعة وبلوى تحقق فاما بلوى الاختبار [illegible]
الصدق و استنباط الشكر . [illegible]
واما بلوى الاستحقاق فذلك [illegible] من [illegible]
و التصفى من الانجاس و [illegible] من [illegible]
بلوى العقوبة فذلك للخذلان و تحقق الحرمان [illegible]
الايمان و اما بلوى الرفعة فذلك للدرجات [illegible]
بالرفعات الى منازل اهل الاشارة و اما بلوى التحقق
فطالبة الحق لاهل الدعا لتصحيح الاسرار [illegible] الدعوه
و تبيين الصدق من الكذب (١٩٦) من اخبر [illegible] البلوى
عن حاله كان ضعيفاً فى حاله و من [illegible] عند
ورود البلوى فهو قوى فى حاله و الهرب من احد [illegible]
من بلوبه (١٩٧) من اسره العلم [illegible]
اسره الحقيقة اغنك بشرائط الحقيقة و من اسره الحق

لاينفك ابداً (١٩٨) اسرة الاقوال للعمال واسرة الاحوال للابطال (١٩٩) من اسره العلم فهو طالب و من اسره الحقيقة فهو راغب و من اسره الحق فهو ذاهب

الباب الثانى عشر

فى المقامات و الفقر والزهد والصبر

(٢٠٠) المقامات كلها لاهل العجز و السير لاهل الطلب و الحركات لاهل النفوس و التعلق لاهل الغفلة (٢٠١) المقامات مكر و السير بعد والحركات تجربة و التعلق منة (٢٠٢) المقامات لاهل العجز للتعليل و اما خواص الحق فقامهم عند مليك مقتدر (٢٠٣) الدخول فى المقامات بغير الاذن عمل السراق فاذا اخذوا قطع ايديهم (٢٠٤) رايت هلاك المريدين فى السير فى الجهل بالاحوال والخروج منها قبل الدخول فيها (٢٠٥) الطاعة عبادة والصبر عليها ارادة و الشكر فيها استزادة و الروح الى الطاعات شرك (٢٠٦) الشغل فى الله شغل عن الله (٢٠٧) الذكر التسلى و التذكار التجلى والمعرفة التخلى (٢٠٨) اعمالى كلها زنانير ولا اقدر عقدها بتوحيده و لا قطعها لتوحيده (٢٠٩) التقرب الى الله ببذل الدنيا فعل

الصالحين و التقرب الى الله ببذل النفس فعل المريدين . التقرب الى الله بالله فعل العارفين (٢١٠) الورع رفع الهمة عن كل الشبهات من تورع بالحقيقة وجد الدنيا حراماً و الاخرة شبهة و وجد الحق مفرداً لم يمض مع الحرام و لم يقف مع الشبهات (٢١١) الفقر بحر البلاء والعلم سفينته و الوجد موجه فاذا جاء الموج غرق السفينة (٢١٢) الفقير الخالص الذى لا يبقى عليه من موافقة الحق فى حقيقة فقره الا مباينة اسمه من اسمه (٢١٣) محبة الغنى لربه ممزوجة بالعطية و محبة الفقر لربه خالصة للمعطى فحقيقة الغنى وجود العطية و حقيقة الفقر عدمها (٢١٤) من لم يصحبه فى اصله ديانة و فى فقره صيانة و فى السر امانة لم يتحقق بالفقر (٢١٥) من صان الفقر صار امين الله فى ارضه (٢١٦) من اسر الفقر لا يجاوز حد الفقر و من اسر الفقر جاز حد الفقر (٢١٧) ليس للفقير ان يكون اسير الوقت و لكن الفقير من اسر الوقت (٢١٨) الفقر عن ثلثة اوجه فقر بفقر و فقر لفقر وفقر من فقر فالفقر بالفقر مثيب و الفقر للفقر مثيب و الفقر من الفقر مخيب و الفقر القطع (٢١٩) ياتى على اوقات استغنى فيها عن طلب الحاجات و ان كنت فى غاية الدقات

و ذلك مما ارى من فقر نفسى و احتياجها الى جميع شهواتها فى الدنيا و الاخرة ثم حقيقة الاستغناء فى الوقت تنفنى بالدعاء و طلب منه فدا اى فقر من حيث افقر فى الحق لامن حيث افقر فى نفسى (٢٢٠) الاسباب علل لنفوس ومواضع حظها و المتعلق بالله هو الذى افنى حظ نفسه (٢٢١) الفقر الخالص الذى لا يملك مع الله ملكا و لا يفقد من سره حقيقة الملك (٢٢٢) الملك لاهل الظاهر والملك لاهل السر (٢٢٣) الزهد ترك نعمة الدنيا و الاخرة (٢٢٤) الزهد حقيقة نفيها ترك و التزهد ترك نعمه حقيقة (٢٢٥) حقيقة الزهد نسيان جميع ما لوفات لدنيا و الاخرة (٢٢٦) جمع الدل تفرقة الهمة و تفرقة لدال جمع الهمة (٢٢٧) المتوكل الذى لا يملك شيئا و لا يملكه شئ (٢٢٨) التوكل نفى التوكل (٢٢٩) لتوكل نفى الرؤية بالرؤية (٢٣٠) الصبر حبس النفس الحبس و المتصبر حبس النفس بوجود النفس (٢٣١) من لم يصبر [illegible] حقائق الحلاو [illegible] (٢٣٢) من [illegible] لم يكن من الصبر فى شئ و من [illegible] باقيا لصبره

(٢٣٣) الرضا سكون النفس عند الوارد [illegible] القلب باحكام الوارد و جمود [illegible] (٢٣٤) من رضى بحاله من الله عز وجل [illegible] و من رضى من الله بحاله زاده ما لا نهاية له (٢٣٥) من رضى بالعطاء فقلبه فى الخطاء (٢٣٦) حقيقة [illegible] لخروج من الاختيار . العبودية مفارقة موافقة

الباب الثالث عشر

فى الاخلاص و الاعتكاف

(٢٣٧) الاخلاص نسيان الملاحظات (٢٣٨) من [illegible] حجبه عن حقيقة الوصال [illegible] للوصال لم يرد بعده نوالا (٢٣٩) النوال [illegible] (٢٤٠) من [illegible] قائم و من كان [illegible] (٢٤١) من كان للحق فهو فى الجملة معموم و من [illegible] فهو فى الجملة مخصوص (٢٤٢) الاعتكاف [illegible] تجريد بلا رؤيه وعد و وعد و لا ملاحظه [illegible]

مشاهدة الحق به وله (٢٤٣) الاعتكاف القيام بالسر على حقيقة المراقبة (٢٤٤) الاعتكاف في بيته بتخليته (٢٤٥) من لم يطهر البيت للاعتكاف في البيت لم يعتكف (٢٤٦) حقيقة الاعتكاف وقوف و امساك و اثبات و اهلاك

الباب الرابع عشر

في الحيرة والسكر والمحبة

(٢٤٧) الدهشة غرق في بحر ماء الحواة و الحيرة للدهشة حاله والبهتة قطع الحيرة و سقوط الدهشة ونفي الحجة (٢٤٨) الناس بما خلقوا له مرهونون و عن علم ذلك معزولون و في حيرة العبودية موجودون فمن تعرض لطلب تعريف رهانه احرقه نور الربوبية و بقي في حيرة ومن تعرض لطلب علمه احرقه غلبة العلم العزيز و بقي في حيرة فالحيرة الاولى في حقيقة الربوبية زندقه و الحيرة الثانية في علم ما غيب عن الخلق فذو كفر و الحيرة الثالثة في العبودية وسوسة تؤدي علمه الى الضلالة و النباهة والواجب ان يكون في رهنه راضيا بلا تعريض ولا تعريف و في ظلم علم رهانه جاهلا و بجهله عالماً و في

حيرة العبودية مفوضاً الى تعريف سبب تحيره و استسلامه و تفويضه في حيرة العبودية يؤديه مفوضا مستسلما ثم ان رضاه بجهله على ما خلق له و رهن به و يؤديه الى تعريف العبوديه (٢٤٩) السكر غفلة اهل الوصل (٢٥٠) السكر بعد رفع العقل (٢٥١) انتهاء العقل الى التحير و انتهاء التحير الى السكر (٢٥٢) السكر رفع الرسوم و نفي المرسوم و اخفاء المعلوم (٢٥٣) غلط السكر من بقية كدرك بالصحو (٢٥٤) الوجد علم اهل السكر (٢٥٥) السكر امان من المكر (٢٥٦) المحبة حقيقة مطوية وو كل باظهارها رقيقة النعمة و وكل باخفائها حقيقة الغيره (٢٥٧) المحبة في البداية ممزوجة بالطيبة وفي النهاية ممزوجة بالمرارة (٢٥٨) اهل المحبة فرحون و منتظرون اللقاء و اهل الحقيقة محزونون وجلون فارون من اللقاء «٢٥٩» اول المحبة لهو و اوسطها سهو و آخرها زهو «٢٦٠» المحبة اولها اختبار و اوسطها افتقار و آخرها اختيار «٢٦١» المحبة في [illegible] اضطرار من ادعى المحبة فقدا خطأ اذكانت المحبة غيوراً

الباب الخامس عشر

فى المحبة و الدعوى و الغيرة

(٢٦٢) الدعوى باللسان كذب و زور وفى الطلب مد وقوه بالاشارة جسارة (٢٦٣) الدعوى من وجهين فالاول دعاوى الرسميات باحكام الحركات والثانى دعاوى الغيبيات باحكام الطلبات . الدعوى من وجهين فالاول مدع بلا سنة ولا حقيقة وهو فيه بعد ... باظهار نفسه والدعوى وصف بعيد و الثانى مدع يدعى بلا لسان ناطق وله سنة و حقائق تتعلق عن تحليل سره و وجود قلبه و [illegible] بلا لسان و لا [illegible] من نفسه و [illegible] (٢٦٤) من عز [illegible] الحق فى جميع الخلق [illegible] الى [illegible] و [illegible] عليه الحق [illegible] يوصف به ولا مثا ينعت به بل اعتبه حقيقة الغيرة عن العلم به (٢٦٥) غيرة العارف على ربه ان يكون لغيره و على نفسه ان يكون عبد ربه (٢٦٦) غيرة العارف على ربه صرورة تنفى القدرة و غيرة الحق على العارف امضاء المراد بالقدرة (٢٦٧) الصنة على الحق تجريد الارادة والضنة من الحق

اظهار الارادة لا يرفع غيرة الحق فى الدنيا ولا فى الاخرة لانها من صفات الذات (٢٦٨) زيادة الغيرة الذهاب (٢٦٩) للعلم غيرة و للحقيقة غيرة و للحق غيرة فغيرة العلم علم و غيرة الحقيقة حكم و غيرة الحق حتم (٢٧٠) الغيرة بالعلم فعل الصالحين والغيرة بالحقيقة فعل السابقين والغيرة بالحق فعل العارفين (٢٧١) من اخذه الغيرة لم تخمد ناره ابدا و من احرقه المحبة اخمد ناره بلقاء المحبوب (٢٧٢) حقيقة الغيرة فى الوصول ان تغار على الحق ان يكون مثلك عبده (٢٧٣) حقيقة الغيرة ان تغار عليه ان تكون لك (٢٧٤) حقيقة المحبة تقتضى الروح و تطلب الحياة بعد الموت و حقيقة الغيرة تقتضى الروح و تطلب الموت بعد الموت (٢٧٥) اكثر مراتب حقايق الغيرة من حقيقة الحياة ومواربهاواحدة فى الاسم و تفترق فى الوجود لان ميراث الحياء الفرار من اللقاء و ميراث الغيرة الفرار من الحياء

الباب السادس عشر

فى الوقت و الجمع و الفرق

(٢٧٦) فوايدالاوقات تعلق بتلك حفظ الوقت وشرط

الوقت و كتمان الوقت . من اراد من الحق حظه فى وقته فهو لوقته و وقته حجاب ومن اراد الحق فى وقته فوقته له و هو حجاب الوقت (٢٧٧) من لم يحمل حق حشو الاوقات لم يعرف حقايق الاوقات (٢٧٨) الاغترار بمعنى الاوقات من نقايا كدر الافات (٢٧٩) من لم يعرف وقته فى وقته فاته وقته و هو مع وقته (٢٨٠) اهل الحقايق ينقلون فى اوقات ثلثة وقت نفس العلم ووقت علم الحقيقة ووقت حقيقة الحق (٢٨١) الوقت حجاب الوقت والوقت عن الوقت و للوقت زيادة الوقت (٢٨٢) من غفل عن وقته فى وقته فاته وقته فان وجد وقته فى غير وقته كان ذلك [illegible] الغير و ان كان ذلك الغير وقتا فوقت الغير بعد فوت [illegible] وقت ردفيه . وقت يجرد الوقت من الوقت [illegible] الى وقته فهو وقته (٢٨٣) الفطنة حفظ الوقت و الكياسة معرفة الوقت (٢٨٤) من غاب من نفسه فى وقته فوقته له و من نظر فى وقته من وقته الى نفسه فوقته عليه (٢٨٥) [illegible] سر الجامع والتفرقة علمه (٢٨٦) الجمع جمع المراد [illegible] المريد و التفرقة اظهار المريد بحقيقة المراد (٢٨٧) الجمع و التفرقة حالتان و الله تعالى

هو الجامع المفرق فمن جمعه لحق بالحقيقة فرقه [illegible] الجمع حقيقة مراده والتفرقة نمائط عامه [illegible] من الاغيار و تفرقة الاعتبار تفرقت احكامه عن حكم [illegible] من جمع مراد الحق ولم يفرقه بوصفه فهو محجوب [illegible] و من جمعه الحق بمراده كان وصفه وصمتهما جمعه (٢٨٨) الجمع غلبة مراد الله و التفرقة حقيقة مراد الله (٢٨٩) (٢٩٠) الجمع ما استاثر به من علمه [illegible] والتفرقة ما ابانه من معلومه بعلمه (٢٩١) الجمع ما جمع الحق من مراده فى خلقه و التفرقة ما اظهر [illegible] خلقه لمراده (٢٩٢) الجمع موافقة المراد و [illegible] العلم (٢٩٣) الجمع علم الله تعالى فى [illegible] المعلوم والتفرقة ما طلب المعلوم به من حقايق جمعه (٢٩٤) الجمع حال والله تعالى هو الجامع و [illegible] تفرقة فجمعه فصار جمعها بعد تفرقته [illegible] موسوما بغيره (٢٩٥) التفرقة المودية [illegible] الا بطريق وجمع الجمع لا يهتدى اليه بالعبارة و ينتهى [illegible] والخرس (٢٩٦) الجمع ما شهد الكتاب [illegible] ببرهانه والتفرقة ما بينه الحق ببرهانه (٢٩٧) الجمع الكتاب و التفرقة السنة فما جمعه الكتاب و احمله ففسره السنة

الباب السابع عشر

فى الموت و الفناء والوصل والفصل

• ٢٩٨ • الموت قبل الحيوة غفلة و بعد الحيوة حسرة • ٢٩٩ • الموت بعد الحيواة حسرة و الحيوة بعد الموت حسرة • ٣٠٠ • من اماته الغفلة لا يحى ابداً ومن اماته الذكر لايموت ابداً • ٣٠١ • من لم يذق مرارة الموت بعد الحيوة لم يشم روح الحيوة • ٣٠٢ • من احياه الموت دامت حيوته وهو ميت ومن اماته الحيوة دام موته وهو حى • ٣٠٣ • حقيقة الفنا فى حقايق البقاء عن وصف ثابت و رؤية قائمة و حالة موجودة • ٣٠٤ • من شهد الفناء فى الفنا بشاهد للبقاء لا الفناء من فنى فى الحق اقامه مقام فنائه حقيقة الحق فحركه بمراد الحق و من افناه الحق حركه مراد الحق بموافقته • ٣٠٥ • اول الفناء الفناء من النسب و نهاية الفناء الفناء عن النسبة • ٣٠٦ • الناس [illegible] الحق و [illegible] • ٣٠٧ • الوصول الى الحق [illegible] • ٣٠٨ • [illegible] و [illegible] الوصل

والجهل دليل الفصل و الفصل موكل بالوصل فالعبد ناظر شاهد راع فان نظر الى العلم بنفسه عاد علمه جهلا وان نظر الى الجهل بالجهل ازداد على الجهل غفلة وجهلا ثم ان نظر الى الفصل خاف و رهب و ان نظر الى الوصل رهب و رغب فمن شهد الوصل بالعلم هلك و من شهد الفصل بالعلم معجب من شهد الفصل بالحق قبط وخاف و من شهد الوصل بالحق وجد و رجى

الباب الثامن عشر

فى التجرد والعزلة والتوحيد

(٣٠٩) من تجرد للحقيقة ابقت عليه الرؤية و من جرد للحقيقة فنى ايضاً من الرؤية (٣١٠) من تجرد ظاهره جرد له باطنه (٣١١) من افرده الحق للمباينة هلك و من افرده للموافقة نجى (٣١٢) العزبة سر التفريد من عين التوحيد (٣١٣) اذا نطق بلسان التفريد من غير رؤية ثواب ولا مخافة عقاب فغمر السر بعد قبله و اخرس اللسان غلة غلبة فذاك تجريد التوحيد (٣١٤) التوحيد اثبات الاسم والمعرفة نسيان الحقيقة (٣١٥) من [illegible] يدورون [illegible] التوحيد ووحدات بقاء تجريده [illegible]

عن الطالب ونجرد المطلوب من رؤية تجريد توحيده (٣١٦)
الفرار من الله عزوجل توحيد والفرار معه جهل (٣١٧)
مصدفة الهمه مصادر الاحكام بلارؤية حكم من جهة
وعداو و عبدبافراد الاشارة تفريد التوحيد (٣١٨) موافقة
الحق بحقيقة الامر توحيد (٣١٩) من جرد التوحيد
من الواحد صار كافرا معطلا و من جرد التوحيد من الموحد
صار موحدا (٣٢٠) قبول المدح بالنفس شرك وبالحق توحيد
(٣٢١) الغفلة عن الله كفر و الغفلة عن حقيقة ذات الله
توحيد (٣٢٢) القيام مع الله بلا واسطة جهل و بالواسطة
توحيد

الباب التاسع عشر

فى التصوف والطريق والاستدراج

(٣٢٣) التصوف حيوة بلا موت و موت بلا حيوة
(٣٢٤) التصوف اهلاك الاموال (٣٢٥) التصوف برق
محرق (٣٢٦) التصوف ما ظهر فقهر و بطن فخمر (٣٢٧)
التصوف بدا مجموعاً و ظهر مفروقا (٣٢٨) التصوف اظهار
باخفاء (٣٢٩) التصوف الربح العقيم ما تذر من شيئى
اتت عليه الا جعلته كالرميم (٣٣٠) التصوف لايسعه شيئى

و هو يسع الاشياء كلها و الصوفى يكون له كل شيئى و
لايكون هو لشيئى (٣٣١) التصوف بحر بعد القعر ...
حيوة و عرقه الموت (٣٣٢) استم... [illegible]

[illegible]

(٣٣٦) الاركان الى الله و الامن بعد معرفة مكره غفلة و الا من من مكره كفر و التعرض من كيفية مكره شرك (٣٣٧) اهل الاستدراج مستدرجون بالعادة الظاهرة و الاجتهاد القايم و لذلك لايعلمون و اهل المكر ممكورون بثبات وجود السر و حلاوة الطاعات و لذلك لا يعرفون فاهل الاستدراج يبقى لهم الاجتهاد الظاهر و يفنى عنهم وجود المواريث فى السر فيرضون بالعادة القائمة والاجتهاد الدايم فيحسبون انهم مهتدون واهل المكر يبقى لهم وجود السر سر القلب و حلاوة الطاعة و يفنى لهم الازدياد فيرضون بالوجد للمثوبات و هم بحقايق الغيب مخدجون و ذلك ان اهل الاستدراج وكلوا الى الظاهر واهل المكر وكلوا الى الباطن فالاول بالظاهر محجوب والثانى بالباطن محجوب (٣٣٨) حقيقة الاستدراج المكر (٣٣٩) الاركان الى المعدوم حال الدارجين و الى المعدوم حال البالغين

الباب العشرين

فى الطرد و طبقات اهل السلوك

(٣٤٠) من طرده الحق من بابه بجهله لم يحرمه بعد اياته و من طرده من بابه بعلمه حرمه الرجوع الى بابه

و كان وجود العلم فى وقته ثوابه و من [illegible] حرمه جميع ثوابه ولم يعبأ ببابه (٣٤١) من منع [illegible] الباب فرجع منع من الدخول بعد ذلك [illegible] يوشك ان يؤمر له بالدخول (٣٤٢) الناس [illegible] طبقات ثلث الاولى اهل الجد و الرياضة و [illegible] اهل الحفظ و السياسة و الطبقة الثالثة اهل [illegible] (٣٤٣) الناس فى هذا الامر على صربين مريد حافظ و مراد محفوظ فالمريد طالب ممتحن والمراد مطلوب مصون والمريد عامل فوجد والمراد وجد فعمل (٣٤٤) الناس ثلثة عارف و عالم مريد فاما العارف فهو لربه دون حظه و اما العالم فهو لعلمه مع حظه و اما [illegible] رؤية حظه

الباب الحادى والعشرين

فى التكلم و الغربة و التفكر

(٣٤٥) من تكلم ببلغة فى الدقيق ولم يتبعه الحقايق و لم يترك العلايق والعوايق فهو قرين الشيطان ملقنه الحكمة (٣٤٦) من تكلم من وراء الحجب اختبر عن باطن العلم و من تكلم من [illegible]

الاسرار (٣٤٧) جميع ما ظهر من العلوم للخليقة من اجملها ثم لم ينطق به لسان ولا وقف عليه الا ماشاء الله من اهل الولاية خفى * لعزيز الغيرة لاهل الولاية (٣٤٨) حقيقة الغربة الرجوع الى الحق بلا طريق ولا شكل (٣٤٩) الغربة فقد كل السلو (٣٥٠) وجدك فى الغربة من وجد الفرقة (٣٥١) ذقت المرارة فلم اجد امراً امر من غربة مزجت بحيرة (٣٥٢) الغربة موافقة الاسم (٣٥٣) الانتظار فى التفكر تكلف والتفكر بالتفكر تعرف و ترك التفكر فى التفكر تطرف الطريف دعاء الحق

الباب الثانى والعشرين

فى الحرقة و التكلف

(٣٥٤) الحرقة حرقتان بالنار والنور فمن احرقه النار صار رماداً لا قيمة له و من احرقه النور صار سراجا يستضيئ به الناس (٣٥٥) الشغل فى الله شغل عن الله (٣٥٦) التجربة فى طريق الحق كفر (٣٥٧) الحزن سرور مزج بهموم (٣٥٨) ما عذب الله احداً بعذاب اشد من عذاب الهمة (٣٥٩) عذاب الهمة من وجود الوسوسة (٣٦٠) من يرى الخلق فلا بد له من تعبد الخلق (٣٦١) التكلف حركة

* قد صرح الشارح ره باحتمال وجود الغلط فى هذه العبارة واعتذر من تصحيحه لان نسخة اخرى لم تكن موجوداً عنده

بلا جود (٣٦٢) من اعزه الله بشئ كلف عنه مثلا فاذل نفسه سلب منه ذلك العز و ابدل مكانه الذل و الصغار (٣٦٣) من وضع الحكمة فى غير اهلها كتب من الخائنين و من منع الحكمة من اهلها كتب من البخلاء

الباب الثالث والعشرين

فى ابداء الخواطر والتقدير

(٣٦٤) ابداء الخواطر كفر و اخفائها جهل ثم اظهاره توحيد واخفاؤه علم (٣٦٥) حقيقة المروة الاستنكاف من ملاحظة الغير (٣٦٦) ليس للحق فى التقدير بداية ولكن التقدير للحق بداية (٣٦٧) من ترك التدبير رضى بالتقدير (٣٦٨) من شهد المقدور من الله بقى بلا حركة ولا اختيار

تمت بعون الله و حسن توفيقه

خاتمه

علاوه بر دیوان باباطاهر که ما را بدست افتاد از جنگ ها و کتاب های مختلفه شصت دو بیتی دیگر جمع آوری شده و در خاتمه طبع میگردد

[illegible] و هم دو بیتی های دیگر [illegible] علت همانا تصرفات [illegible] (ده) و (بو) عوض (نه) و (ما) بجای (مو) و (نامه) بمکان (نومه) و (سامان) بعوض (سامون) در تمام دیوان یافت نمی شد

ما میتوانستیم بهمراهی کسانیکه با لهجهٔ لری باباطاهر آشنا هستند اینگونه تصرفات را از اشعار دور سازیم و تا درجه مقدور ابیات را تصحیح کنیم ولی چون اینگونه تصحیح دور از قاعده و ممکن است باعث یک سقط و تحریف و خیانت دیگر گردد لذا احتراز ورزیده و در تصحیح و مقابله بانچه در نسخ مختلفه دیده شد قناعت کرده

اغلب این دو بیتی ها از بس مغلوط و مصحف است یکی از معنی دور افتاده و مقصود مفهوم نمی شود لذا [illegible] و ادبای دور و نزدیک خواهش میکنیم که هرگاه از روی نسخ کهنه و جنگ های خود موفق بتصحیح یک یا چند دو بیتی گردیدند یا آنکه علاوه بر آنچه طبع شده شعری از باباطاهر بدست آوردند برای طبع و نشر و استفاده عموم باداره ارمغان ارسال دارند

وحید

(۱)

ملوس دلم دیونه هست [illegible] در هوه [illegible]

ملوس دل سرکشه مو [illegible] [illegible] کی [illegible] هست

(۲)

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ محب از پادشاهی عاقبت هیچ

گرت ملک سلیمان در نگین است در آخر خاک راهی عاقبت هیچ

(۳)

جوان شاهم که یارش مرده باشد جوان و پرون که کمش بریده باشد

روان پیری هی دلم برابعدشت که رودان جوانش مرده باشد

(٤)

هوراز خور سر روت غره دارد مه نورا بروت آوره دارد

شهر و کوه و صحرا هر که وینه زبان دل بوصلت گره دارد

(٥)

سهی جوار و زار و نالی وچه پریشون روزگارم تا کی وچه

ز دوشم باری از باری بگیری تری سربار بارم تا کی وچه

(٦)

هال کان سر از ماهی بر آرد نارش هر کسی دستی بر آرد

نابه کمش از بیخ و از بن اگر بر جای میوه گوهر آرد

(۷)

یکی دردو یکی درمون پسند یکی وصل و یکی هجرون پسند

موار درمون و درد و وصل و هجرون پسند آنچه را جانون پسند

(۸)

دلا خوبون دل خوبش پسندد دلا خون شو که خوبون این پسندد

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی اون گروهی این پسندد

(۹)

دو چشم درد چشمون تو حسد [illegible]

شیشه رفتی و باری گرفتی [illegible]

(۱۰)

اگر شیری اگر ببری اگر گور سر انجامت بود جا در ته گور

تنت در گور گردد سفره گستر بگردش موش و مار و عقرب و مور

(۱۱)

صفا از روت ای ماه دل افروز [illegible]روز از شو شناسم شو از روز

وصالت گر مرا گردد میسر بود هر روز من چون عید نوروز

(۱۲)

دلا اصلا نترسی از ره دور دلا اصلا نترسی از [illegible]

دلا اصلا نمی ترسی که روزی شوی سکنه مار و لانه مور

(۱۳)

روی ماهت ای مه ده و چار سر و قدت ای [illegible]

مجر عشقت خیالی در دلم نی [illegible]

(۱٤)

بگورستان گذر کردم کم وبیش [illegible] دولتمند و درویش

نه درویشی جدا کی بکفن ماند نه دولتمند برد از یک کفن بیش

(۱٥)

مثل مجمری داره نه هم کف جوزی کس اصلا نگفت اف

همه شوه و [illegible] همه چراغ دودمانی را [illegible]

(۱٦)

برادر داشتم درمون چه حاصل برادرک [illegible] چه حاصل

[illegible] [illegible] چه حاصل

(۱۷)

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

(۱۸)

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

(۱۹)

من اون مسکین بی‌فترو برسم — من اون سوزنده شمع بی‌سرسنم
[illegible] آخرت [illegible] کار دنیا — من اون خشکیده نعل بی‌برسنم

(۲۰)

ما تا دست از این عالم ندارم — ما تا پای دل از گل برآرم
[illegible] — ما تا تخم نکوئی [illegible]

(۲۱)

[illegible] — [illegible] وحشی [illegible] دیره
[illegible] — [illegible] حوا و [illegible] دیره

(۲۲)

[illegible] — [illegible] خود در [illegible]
[illegible] — [illegible]

(۲۳)

[illegible] — [illegible] هر مست و هر [illegible]
[illegible]

(۲۴)

[illegible] — [illegible] مهر [illegible] روی [illegible] دیره
[illegible] — [illegible] هر سو هر سوی [illegible] دیره

(۲۵)

[illegible]
[illegible]

(۲۶)

[illegible] عشق [illegible] زاد دیره — [illegible]
[illegible] آنکه از بین غم [illegible] — [illegible]

(۲۷)

[illegible]
[illegible]

(۲۸)

[illegible]
[illegible]

(۲۹)

[illegible]
[illegible]

(۳۰)

[illegible]
[illegible]

(۳۱)

[illegible]
[illegible]

(۳۲)

[illegible]
[illegible]

(۱) [illegible]

(۳۳)

الهی آتش عشقم بجان زن   شرر زان شعله‌ام را استخوان زن
چو شمعم برفروز از آتش عشق   ز آن آتش دلم پروانه سان زن

(۳۴)

بی ته گلشن بچشم گلخن آیو   وا ته گلخن بچشم گلشن آیو
کم نه کلبم نه گلشنم نه   که با ته مرده را جان برتن آیو

(۳۵)

دل چون یادم از مو مو بر آیو   سرشکم معود از چشم تر آیو
از آن ترسم من بر گشته دوران   که عمرم در غریبی بر سر آیو

(۳۶)

خوش آساعت که یار ازدر در آیو   شو هجران و روز غم سر آیو
ز دل بیرون کم جارا صد شوق   همین واهم که جایش دلبر آیو

(۳۷)

بی ته هر که سره بر بالش آیو   احساسم(۱) چونی در بالش آیو
ز هجرات بجای اشکم از چشم   ز مژگون شعله‌های آتش آیو

(۳۸)

امان از اخر شوریده مو ✱   فغان از بخت برگردیده مو ✱
همت از کینه ورزی کی گذاره   دره (۲) خون ازدل غمدیده مو

(۳۹)

[illegible] موسم خوش بهاره   [illegible]
دران موسم دمی فرصت غنیمت   [illegible]

(۴۰)

غم بیعد و درده [illegible] ✱   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۱) [illegible] استخوانست (۲) دره ، شاید مخفف در رود [illegible]

(۴۱)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۴۲)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۴۳)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۴۴)

[illegible]   [illegible] (۱)
[illegible]   [illegible]

(۴۵)

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

(۴۶)

[illegible]   [illegible]
کمی از خاک کوت [illegible]   [illegible]

(۴۷)

صدای چوشان [illegible]   کوس اواره [illegible] (۲)
زعفون [illegible]   [illegible]

(۴۸)

[illegible]   [illegible]
اگر مجنون دل شوریده داشت   [illegible]

(۱) [illegible]
(۲) (مصراع) [illegible]

(۴۹)

زدست‌عشق‌هرشوحالدابن‌ی(۱) سریره خشت و بالیم زمین ی
خوشه‌این‌ی که‌مونه‌دوست دره هرآن‌که‌دوست‌داره‌حالش‌این ی

(۵۰)

[illegible] دوست کرکنم‌رگ اعرکمی ی
[illegible] [illegible] آخر منزلت زیر زمین ی

(۵۱)

[illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] موارود [illegible]

(۵۲)

[illegible] [illegible] اوردد دنیا ربشر ی
[illegible] [illegible] جاش آخر مشتری ی

(۵۳)

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

(۵۴)

[illegible] سلامت رو ز بیمارش خبر نی
[illegible] که ازاد از گرفتارش خبر ی

(۵۵)

[illegible] که بیاره غم بیحاصل مو
[illegible] هبردار که‌داره مشکی جون مشکل مو

(۵۶)

بلامردی که مو دلبره ی (۲) سجهای خوشش تاج سره ی
اگر شاهم ببخشد ملک شیراز همان بهتر که دلبر در برم ی

---

(۱) نسخه بدل دو بیتی ۱۶۶ صفحه ۴۷ میباشد

(۲) لامرد، مهاجاه صحرا شبان است و هنوز هم (لامردون) میگویند

(۵۷)

[illegible] مهر رخ [illegible] [illegible]
وابستن سوزش مهر و محبت [illegible]

(۵۸)

[illegible] خورشید اوج [illegible] [illegible]
[illegible] همه مهر و محبت [illegible]

(۵۹)

[illegible] دوزه بغیر از بیقراری شوون بیداری و افغان و زاری
من سوره‌دزهر مورو زدبت [illegible] از سکین دل بروا نداری

دو بیتی ذیل از نسخه اصل است چون در حین کتابت و طبع از قلم افتاده بود اینک الحاق میشود

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اطلاع

چون [illegible] مدیر مجله ارمغان در [illegible]

[illegible] و تصحیح [illegible]

از طرف وزارت جلیله معارف بنام حفظ معارف و پاس زحمات

حق [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] حق [illegible] اطلاع عموم [illegible]

[illegible]

[illegible] موجوده نسخه حاضره را

[illegible] آورده [illegible]

نسخ مطبوعه توقیف و طابع و ناشر سخت تعقیب خواهند شد

[illegible] وزارت جلیله معارف در صفحه مقابل است

وزارت معارف و اوقاف

و صنایع مستظرفه

تاریخ ۱۵ ماه مرداد ۱۳۰۹

نمره – ۵۳۰۹٫۲۳۴۸

اداره کل معارف

دایره انطباعات

آقای وحید دستگردی مدیر محترم مجله ارمغان

بطوریکه تقاضا نموده اید وزارت معارف انحصار طبع دیوان [illegible] که در مراسله بیست و چهارم خرداد خود [illegible] از تاریخ صدور این مراسله تا مدت [illegible]

[illegible]

وزارت معارف و اوقاف

و صنایع مستظرفه

[illegible]

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸	٥	که طلاب درحوض بودند	که طلاب درخواب بودند
٤٦	۲	همان کی	همان بوکی
٦١	۱۲	هزارام	هزاران
٦۲	۹	نجبجیر	نخجیر
٦۷	۱٦	یکسره مو	یکسر مو
٦۹	۱۱	مرغ بی برستم	مرغ بی پرستم
۷۰	۱۸	بر شاه و وزیر هست فرمان فرمان اورا	برشاه وزیرهست فرمان اورا
۸٤	٦	کل مادنا	کل مادنی
۸۷	۹	والحقیقة(۱۰٦)حجاب	والحقیقة حجاب(۱۰٦)
۱۰۷	٤	الحیواة	الحیوة
۱۰٤	٥	الصالحین	الصالحین

باباطاهر

دیوان باباطاهر که تقریباً مشتمل بر هزار بیت شعر وهزار و پانصد بیت نثر ازکلمات قصار عربی و غیره میباشد تا کنون در ایران و اروپا بدسترس احدی نبوده نگارنده ارمغان را یکسال قبل بدست افتاد و اینك بابهترین طبع وکاغذ و اسلوب بنام ضمیمه سال هفتم بمشترکین ارمغان و ادبا و مستشرقین عالم تقدیم میدارد

اطلاع

شماره اول سال هشتم ارمغان تحت طبع است و عنقریب منتشر خواهد شد

کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55190609

کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55190609